


درآمدی بر ضرورت و چگونگی شکل‌گیری مکتبی نوین در اقتصاد

محمود متوسلی 

استاد بازنشسته دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: motvasel@ut.ac.ir

ساختمان فکری اولین مکتب اقتصادی با پیشینه تجربه‌گرایی توسط آدام اسمیت بر پایه عینیت‌گرایی^۱ و دیگر انگاره‌های مرتبط با آن در نیمه دوم قرن هجدهم بنا نهاده شد. تقریباً در نیمه دوم از قرن نوزدهم و به‌طور هم‌زمان، بر اساس یک سنت علمی، دو مکتب اقتصادی پا به عرصه وجود گذاشت. نخست مکتب تاریخی آلمان با جایگزین نمودن انگاره عینیت‌گرایی با کل‌گرایی^۲ و اصالت بخشی به روح سازمانی برگرفته از جنبش ایدئالیسم آلمانی و دوم مکتب اتریش با محوریت قرار دادن ذهنیت‌گرایی^۳ توسط منگر در سال ۱۸۷۰ و با الهام از دو فیلسوف بزرگ آن زمان برانتانو و هوسرل. مکتبی که توانست پایه‌های ساختمان فکری جدیدی را در بسط و تکامل مکتب مرسوم اقتصادی بنا نهد و با معرفی چندین برنده جایزه نوبل، اساس خلق و آفرینش و عمده آموزه‌های بازاریابی را به خود اختصاص دهد. با فاصله تقریبی سه دهه از مکتب اتریش (اواخر قرن نوزدهم) مکتب نهادی با انگاره جمع‌گرایی^۴ توسط ویبلن^۵ بنا گردید و اندیشمندی بزرگ و جریان ساز به نام کامونز^۶ در کنار میچل^۷ پایه‌های تئوریک این مکتب را به‌منظور اصلاح نظام سرمایه‌داری بر پایه حقوق با الهام از سه اصل اخلاقی عدالت، آزادی و مساوات و بهره‌گیری از روانشناسی مذاکره‌ای و ابطال پایه‌های روانشناسی تجربی بنیان گذارد تا گام بلندی در تکمیل و تکامل مکاتب دیگر اقتصادی برداشته شود.

در این مکاتب با پرداختن به «اقتصاد بازار» با قیود و شرایط خاص، تمامی تلاش‌های بشری در جهت گذراندن دنیای محسوسات^۸ و غفلت از دنیای هوشمندی^۹ به کار گرفته شد. البته در این میان تنها مکتب مارکسیسم است که به انکار پایه‌های مالکیت خصوصی و بازار می‌پردازد. در تمامی این مکاتب به ادعا و بنا به مستندات معتبر پیشگامان آن‌ها، انسان و شخصیت انسانی^{۱۰} و روح والای الهی در وجود^{۱۱}، گم‌شده و مورد غفلت قرار گرفته است. انسانی که دوران کوتاه زندگی برای او یا بستری برای تعالی، اوج گرفتن و بالاتر رفتن از ملائکه الهی (تقوی) است و یا رسیدن به مرتبه حسیض حیوانی و حتی پایین‌تر از آن یعنی بلُ هُمُ أَضَلُّ. در این شرایط آیا وظیفه حرفه‌ای، اجتماعی و مهم‌تر از آن مأموریت عقیدتی ما بنا به آیه ۱۷۲ از سوره اعراف «وَأِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» ایجاب نمی‌کند که به بنیان نهادن مکتبی توحیدی بنا به اقرار، اعتراف و شهادتی که در فطرت

¹ Objectivism

² Holism

³ Subjectivism

⁴ Collectivism

⁵ Veblen

⁶ Commons

⁷ Mitchell

⁸ Sensible world

⁹ Ineligible world

¹⁰ Humanity

¹¹ Man within

وجود داریم، بیندیشیم؟ **مکتب و سیستمی یکپارچه و متحد به توحید الهی** که ارکان و بن انگاره تمامی مکاتب از عینیت‌گرایی، فردگرایی، ذهنیت‌گرایی و قابلیت خلق و کلیت‌گرایی و حفظ روح سازمانی گرفته تا اصالت بخشی به جمع را در کلیتی یکپارچه با اجزاء از نوع مامنت^۱ (دارای پیوندی ناگسستنی با کل شکل‌دهنده به آن) و نه از نوع پیس^۲ (عدم پیوستگی با کل شکل‌دهنده به آن) به نمایش بگذارد و تحقق‌بخش رفاه، امنیت و آرامش در دنیا و سعادت در حیات اخروی باشد.

اگرچه در این مسیر، بسندگی به تحقیق صرفاً علمی^۳ ضرورت و الزام خلق مکتبی نوین را ممکن نخواهد ساخت و این الزام زمانی در ذهن و وجود تجلی‌یافته و برجسته می‌گردد که به‌ضرورت آن به‌عنوان امری دارای وجوب قطعی^۴ نگریسته شود و در نتیجه به‌کارگیری استنتاجی متقن بر پایه تحلیلی مقایسه‌ای^۵ به‌گونه‌ای به انجام برسد که:

(۱) شأن و جایگاه انسانی را بر اساس فلسفه آفرینش انسان، فلسفه ذهن و کشف قوای مختلف ذهنی و کارکرد آن‌ها مورد توجه قرار دهد؛ کشفی که اساس آن بر پایه قانون معرفت نفس^۶ (تعبیر کانتی) است و برای انسانی است که بایستی به ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها، مهارت‌ها، نبوغ و بذرها، اصلح لایزال و بی‌پایان در درون خویش آگاهی یابد و زمینه ظهور، بروز و تجلی آن را در دنیای مادی فراهم آورد. انسانی که نه ابزار^۷ برای مطامع نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرد و نه حتی عقل را ابزاری برای حداکثر سازی سود و مطلوبیت قرار می‌دهد.

(۲) به درک صحیحی از سرشت و فلسفه حاکم بر نظام سرمایه‌داری دست یابد. مطالعه اندیشه‌های اولیه مالتوس و بهره‌برداری از آموزه‌های وی توسط والاس نشان می‌دهد که آنچه پایه تئوری‌پردازی توسط اسپنسر قرار گرفته است، تنها بقای اصلح است. دیدگاهی که به رواج اندیشه داروینسم اجتماعی^۸ در تمامی رشته‌های علوم انسانی انجامید و به حقوق طبیعی^۹، انتخاب طبیعی^{۱۰}، بقای اصلح^{۱۱} تنازع و جدال برای زیستن^{۱۲} جنگ و نزاع بین‌المللی و سلطه قدرت‌های بزرگ بر ملل ضعیف، مشروعیت بخشید. مرور شواهدی به تفصیل و البته تکان‌دهنده از هوسرل، فیلسوف اتریشی در کتاب «بحران علم اروپایی» در باب انسان گمشده در عصر مدرن و میزس از بنیان‌گذاران مکتب اتریش در کتاب «ذهنیت ضد سرمایه‌داری» در باب مصرف‌گرایی و حاکمیت پول بر آراء و اندیشه جامعه انسانی نشان می‌دهد که بنا به گفته هانا آرنست در کتاب «درس گفتارهای فلسفه سیاسی کانت» آنچه جوامع مدرن امروز با آن مواجه‌اند، بحرانی فرهنگی است. بحرانی که منجر به مبادله سنت‌ها، فرهنگ و شخصیت انسانی با سرگرمی و خوش‌گذرانی شده است و خودکامگی حکومت‌ها را به اوج رسانیده است. آیا علیرغم وجود چنین شواهدی در دنیای مدرن امروزی، بازهم تردیدی بر ضرورت خلق مکتبی نوین با الهام از آموزه‌های الهی بر جای خواهد ماند؟

اما چگونه؟

ما عموماً به عرض‌ها و ظواهر^{۱۳} سرگرم شده‌ایم و تمایل داریم تا به تحلیل هر پدیده‌ای در چارچوب روابط علی‌بیردازیم؛ اما

¹ moment

² piece

³ Academic research

⁴ Categorical imperative

⁵ Comparative Analysis

⁶ Moral law

⁷ means

⁸ Social Darwinism

⁹ Natural right

¹⁰ Natural selection

¹¹ Survival of the fittest

¹² Struggle for existence

¹³ Appearances

در یک روش علمی متقن، تحلیل شواهد در سطح ظواهر اولین گام است. گام دوم پرداختن به منشأ تکوین و موجودیت یافتن آن پدیده^۱ و فهم جوهره نهفته در پس ظواهر است. پس از آن است که یک اندیشمند با تأمل و تفکری عمیق در دانش کشف شده در منشأ پیدایش و تکوین یک پدیده، آن را با هنر ناب وجودی در هم می آمیزد^۲ تا به اندیشه‌ای نو و بدیل دست یابد؛ در گام آخر نیز که به شیوه سینتتیک^۳ انجام می پذیرد، تمامی اندیشه‌ها بر پایه اصولی معین و جهان شمول و یا حداقل اصولی مبتنی بر عقل نظری^۴، نظمی سیستماتیک و جامعیتی^۵ یکپارچه را موجب می شود. جامعیتی که اجزاء و عناصر آن در پیوندی ناگسستگی با کل شکل دهنده به آن^۶ قرار گرفته‌اند و نه اجزایی منفصل و منفک از کل. به همین علت است که در مطالعه سیر تطور مکاتب اقتصادی، عدم بسندگی پرداختن به تجربه‌گرایی به عنوان نقطه آغاز انجام تحقیقات برای رسیدن به اولین تئوری پردازی‌ها ضرورت مطالعه دوران سیصدساله انقلاب فکری- فرهنگی و اوج گرفتن هنر در تمامی ابعاد تجسمی و ذهنی را بیش از پیش آشکار می سازد و این واقعیت را به ما گوشزد می کند که تمامی مظاهر و بنیان‌های فکری، فلسفی و غیره بر دوش هنر سوار شده است، لذا چنانچه غفلت از مقوله هنر ادامه یابد و به گنجاندن درسی به نام فلسفه هنر در مجموعه دروس تدوینی بی توجهی شود، نباید انتظار داشت که بتوان به درک صحیحی از حقیقت دست یافت. حتی در یک گام عقب‌تر، مطالعه دوران هزارساله عصر تاریک و اندیشه‌های حاکم در این دوران ما را به پاسخ این پرسش خواهد رسانید که چرا و چگونه انفجاری به نام رنسانس توانست انسان را از بند شرارت‌ها و خودکامگی‌های کلیسا و پادشاهان که بر جان، مال و اندیشه مردم حاکمیت داشتند، برهاند.

لذا در مسیر مطالعه تطور مکاتب اقتصادی در کشور باهدف پرداختن به اعماق و ریشه‌های مدرنیسم و چرایی تطور مکاتب بر اساس بنیان‌ها و بن انگاره‌های آن به گونه‌ای که بتواند سنت تئوری پردازی را در دانشگاه‌های کشور معمول و مرسوم نمایند، ضرورتاً بایستی منابعی جهت مطالعه مورد نظر قرار گیرد که نه تنها متناسب با الزامات این روند تحولی و تکاملی است بلکه از کتب و مقاله‌های اندیشمندان پیشگام در این حوزه مطالعاتی باشد. اگر این گونه شود، با گذر از مرز علم می توان ادعا نمود که در یک گام به پیش، با تحلیلی مقایسه‌ای میان آنچه آموزه‌های الهی مستخرج از قرآن، نهج البلاغه و غیره است و الهام از آموزه‌های حکیمانۀ ائمه اطهار و دانشمندان ایرانی و اسلامی، خواهیم توانست تا مراحل تئوری پردازی را با حاکم ساختن نگاهی سیستماتیک برای خلق مکتبی نوین به پیش بریم، اگرچه این غفلت از تئوری پردازی متأسفانه در حوزه‌های دانشگاهی کشور، همواره معمول و مرسوم بوده است. با در نظر گرفتن این تفاسیر، آیا راه و روش دیگری که بتواند بنیان‌های فلسفی، روانشناسی، اخلاقی، حقوقی و متدولوژیک این مکاتب را در یک تحلیل مقایسه‌ای بر پایه تفکری انتقادی^۷ به نقد و تحلیل آموزه‌های الهی برای ساخت مکتبی نوین برد، وجود دارد؟

¹ Genesis

² synthesis

³ synthetic

⁴ Theoretical reason

⁵ whole

⁶ moment

⁷ Critical thinking



The evolution of economic schools and the necessity of forming a new school

Mahmoud Motavaseli¹ 

Professor, Department of Institutional and Social Economics, Faculty of Economics, University of Tehran, Tehran, Iran.

Email: motvasel@ut.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	Every scientific research begins with a problem, and sometimes posing a new question is itself a great innovation in the research process. Reviewing the concepts and intellectual structure of economic schools in their development from the classical school founded by Adam Smith to the German historical school, the Austrian school and the institutional school, shows that although all these schools have promised the peace and security of humanity, the human being with Genius and complex mental powers, capacities, abilities and skills are missing in all of them. According to Kant, the human being, the goal of his creation is the realization of freedom in both negative and positive aspects. Negative freedom as a form of freedom that is the responsibility of the governments and requires the provision of suitable conditions in the surrounding environment for free choice, freedom that provides the possibility of regulating human interactions under the protection of the rule of laws and regulations or in other words external institutions. made and protects the person from the aggression of others; But freedom in its positive aspect contains a deeper meaning. In fact, the non-transformation of man is in every thought, system and ideology that is made and developed by human hands, the freedom that provides the possibility of passing through the attachments and ties of the world of the senses and directs all the efforts of a person to know himself; A knowledge that is missing for today's modern man. With the realization of this aspect of freedom, the possibility of mastery over thoughts and intellectual frameworks is provided, and as a result of this inner peace, the field of creation and creativity and the elevation of the soul is provided, both for the individual and for others. Now the question is, which of these schools has been able to secure and guarantee freedom from the domination of external powers and encroachments and the freedom for internal elevation for mankind? Who is responsible for the fulfillment of this mission and the ideal of humanity? It seems that the current world and the current economic, social and political systems have given up on this serious responsibility and have settled for the lowest and lowest aspect of human rights, i.e. natural rights and unconditional freedom under the title of "economic liberalism" and what It is contrary to the true nature of a human being, they forced him. As the review of evidence and concrete examples of many important thinkers and philosophers shows that all economic systems that provide happiness, peace and prosperity for humanity have not only promoted the dominance of powerful countries over other countries and over their own kind, but also instrumentalist view of Man, who was created "essentially for excellence", has been made the basis for maintaining their desired ideology, and there is no sign of the spirit of freedom in these societies. Therefore, dealing with this important neglect in economic schools and explaining it by being in a neutral position and citing scientific and objective evidence is an important issue in this article.
Article history: Received 31 October 2023 Accepted 2 December 2023 Published online 20 December 2023	
Keywords: Economic Schools, Foundations, creating the new school.	

Cite this article: Motevaseli, M. (2023). The evolution of economic schools and the necessity of forming a new School, *Journal of Entrepreneurship Development*, 16(3), 4-30.
DOI: <http://doi.org/10.22059/JED.2023.367481.654286>



© The Author(s).


Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JED.2023.367481.654286>



سیر تطور مکاتب اقتصادی و الزام شکل‌گیری مکتبی نوین

(مسئله‌شناسی و بیان شواهد تجربی)

محمود متوسلی استاد بازنشسته دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: motvassel@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۱۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۹/۲۹

کلیدواژه‌ها:

مکاتب اقتصادی، بنیان‌ها و بن
انگاره‌ها، خلق مکتبی نوین

هر تحقیق علمی با مسئله‌ای آغاز می‌شود و گاه طرح یک سؤال جدید، خود یک نوآوری بزرگ در فرایند انجام تحقیقات است. مرور بن انگاره‌ها و ساختمان فکری مکاتب اقتصادی در سیر تطورشان از مکتب کلاسیک با بنیان‌گذاری آدام اسمیت گرفته تا مکتب تاریخی آلمان، مکتب اتریش و مکتب نهادی، نشان می‌دهد که اگرچه تمامی این مکاتب وعده آرامش و امنیت بشریت را سر داده‌اند، اما انسان برخورداری از نبوغ و قوای پیچیده ذهنی، ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و مهارت‌ها، گم‌شده در تمامی آن‌ها است. انسانی که بنا به گفته کانت، غایت خلقت او، تحقق آزادی در هر دو وجه سلبی و ایجابی است. آزادی سلبی به‌عنوان وجهی از آزادی که مسئولیت تحقق آن بر دوش حاکمیت‌هاست و مستلزم فراهم آمدن شرایط مناسب در محیط پیرامونی برای انتخاب آزادانه است، آزادی که در پناه حاکمیت قوانین و مقررات و یا به تعبیری نهادهای بیرونی، امکان نظم دهی به تعاملات انسانی را فراهم ساخته و فرد را از تعدی و تعرض دیگران در امان می‌دارد؛ اما آزادی در وجه ایجابی آن دربردارنده معنای عمیق‌تری است. به‌واقع عدم مسخ انسان در هر اندیشه، نظام و ایدئولوژی است که ساخته‌وپرداخته و دست‌ساز انسانی است، آزادی که امکان گذر از دل‌بستگی‌ها و تعلقات جهان محسوسات را فراهم نموده و تمام تلاش فرد را معطوف به شناخت خویشتن خویش می‌نماید؛ شناختی که دستیابی به آن، گم‌شده‌ی بشر مدرن امروزی است. با تحقق این وجه از آزادی است که امکان سلطه بر اندیشه‌ها و چارچوب‌های فکری فراهم‌شده و در نتیجه‌ی این آرامش درونی، زمینه خلق و خلاقیت و اعتلای روح، هم برای خود فرد و هم برای دیگران فراهم می‌گردد. حال پرسش اینجاست که کدام‌یک از این مکاتب توانسته است آزادی از سلطه قدرت‌ها و تعدی‌های بیرونی و آزادی برای اعتلای درونی را برای بشر تأمین و تضمین نماید؟ مسئولیت تحقق این مأموریت و آرمان بشریت بر عهده کیست؟ گویا دنیای کنونی و نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جریان، پرداختن به این مسئولیت خطیر را رها کرده‌اند و به حدی‌ترین و نازل‌ترین وجه حقوق انسانی یعنی حقوق طبیعی و آزادی بدون قید و شرط تحت عنوان "لیبرالیسم اقتصادی" بسنده کرده‌اند و آنچه را که مغایر با ماهیت واقعی انسانی است به‌اجبار بر او تحمیل نموده‌اند. آن‌چنان‌که مرور شواهد و مصادیق عینی بسیار از اندیشمندان و فلاسفه مهم نشان می‌دهد که تمامی نظام‌های اقتصادی که در تدارک شادمانی، آرامش و رفاه برای بشریت‌اند، نه‌تنها سلطه کشورهای قدرتمند بر دیگر کشورها و بر هم نوعان خود را ترویج کرده‌اند، بلکه نگاه ابزارگرایانه به انسان را که «بالذات برای تعالی» آفریده شده است را اساس برای حفظ ایدئولوژی موردنظر خویش قرار داده‌اند و از تجلی روح آزادی و آزادگی در این جوامع خبری نیست. لذا پرداختن به این غفلت مهم در مکاتب اقتصادی و تشریح آن با قرارگیری در موضعی بی‌طرفانه و با استناد به شواهد علمی و عینی، مسئله مهم در این مقاله است.

استناد: متوسلی، محمود. (۱۴۰۲). سیر تطور مکاتب اقتصادی و الزام شکل‌گیری مکتبی نوین (مسئله‌شناسی و بیان شواهد تجربی)، توسعه کارآفرینی

۱۶ (۳)، ۳۰-۴. <https://doi.org/10.22059/JED.2023.367481.654286>



© نویسندگان

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

تأمل و تعمق در بنیان‌ها و بن‌انگاره‌های مکاتب اقتصادی در مطالعه سیر تطور آن‌ها نشان می‌دهد که شاکله هر مکتب بر بنیان‌های پنج‌گانه فلسفی، روانشناسی، حقوق، اخلاق و روش‌شناسی استوار است و این بنیان‌ها هستند که استحکام‌بخش ساختمان فکری این مکاتب‌اند. در نگرش عینیت‌گرایی به‌عنوان بنیان تفکر تجربه‌گرایی که شکل‌دهنده به ساختمان فکری اولین مکتب اقتصادی توسط آدام اسمیت است، کشف حقیقت مستلزم فهم روابط علی است و علم و روش علمی محدود به دایره روابط علی و علوم طبیعی است. بر این اساس، جهان‌بینی نسبت به انسان و روابط انسانی محدود به گستره‌ی طبیعت بوده و نگاه منفعلانه و ابزارگرایانه به انسان و تبعیت اراده انسانی از جاذبه‌ها و لذت‌های این دنیایی دارای مشروعیت است. مرور اجمالی بنیان نهفته در پس مکتب مرسوم اقتصادی در آغاز این مقدمه نشان‌دهنده تلاش این مقاله در بازشناسی بنیان‌های نهفته در دیگر مکاتب اقتصادی به‌منظور رسیدن به مسئله اصلی یعنی ضرورت ساخت مکتبی نوین در اقتصاد است. شناختی که در نتیجه تحلیلی مقایسه‌ای با بنیان‌های مکتب مرسوم اقتصادی تکمیل می‌گردد و امکان رسیدن به مرز علم را با معطوف ساختن توجهات بر بنیان‌ها و پایه‌های ساختمان فکری این مکاتب در سیر تطور و تکاملشان که وظیفه و مسئولیتی حرفه‌ای^۱ است، ممکن می‌سازد. افزون بر این تأمل علمی، اشاره به نقطه آغاز انحرافات رسمی در نظام سرمایه‌داری کنونی در مکتوبات ارائه‌شده توسط مالتوس، والاس، اسپنسر و داروین و نیز ارائه مصادیقی از انحرافات در علم از زبان اندیشمندان و فیلسوفانی مطرح نظیر هوسرل، میزس و هانا آرنت راه را در فهم علل غفلت‌ها در علم اقتصاد در نگاه به ماهیت و سرشت واقعی انسانی هموار خواهد ساخت و ضرورت بنیان نهادن مکتبی نوین در اقتصاد مبتنی بر آموزه‌های الهی و سنت ابراهیمی را آشکار خواهد نمود. از این رو باید گفت که خاستگاه تبیینی نخستین مقاله بر پیش رفتن در مرز مکاتب اقتصادی با شناخت بنیان این مکاتب و نیز مرور شواهد عینی به‌منظور تبیین مسئله اصلی است. با تبیین مسئله در این مقاله گام‌ها به‌منظور پاسخ به چگونگی خلق مکتبی نوین در مقاله دوم برداشته خواهد شد. مکتبی که مدعی است به لحاظ تئوریک قادر به رفع نواقص مکاتب پیشین بوده و از جامعیتی کل‌گرایانه^۲ برخوردار است. آن‌چنان‌که نه‌تنها ارکان و ساختمان فکری مکاتب ارتدکس و هترودکس را شامل می‌شود، بلکه با تکیه بر اصول جهان‌شمول فطرت بشری و با تمرکز بر آزادی در معنای جامع و فرا ذهنی از آن^۳ یک گام به‌سوی هدف آفرینش انسان یعنی تعالی و علو درجات در دنیای مادی و جهان اخروی پیش خواهد گذاشت و در حوزه عمل‌گرایانه انسان را از مسخ شدن در نظام‌های قدرت و سلطه‌رها خواهد ساخت و ساحت انسانیت و مدنیت را که آرزوی همه بشریت فی‌نفسه و بالفطره است را محقق خواهد ساخت.

۲. توجه به بنیان‌ها، ضرورت ساخت مکاتب و تئوری‌ها

در سنت علمی، گذار به هر مکتب علمی جدید به‌طور اعم و به یک مکتب اقتصادی به‌طور اخص، به‌طور قطع از مسیر آشنایی و سلطه بر بن‌انگاره‌ها و پایه‌های ساختمان مکاتب پیشین می‌گذرد. وجه تبیینی این گفتار آنجایی است که تمامی مکاتب اقتصادی بر پایه بنیان‌های خاص فلسفی، روانشناسی، حقوقی، متدولوژیک و اخلاقی، به استحکامات و انگاره‌های مشخص برای شکل‌دهی به ساختمان مکتب خود دست‌یافته‌اند و تمامی پیشگامان علمی و بنیان‌گذاران مکاتب اقتصادی بدون استثنا از طریق شناسایی دقیق، تحلیل و نقادی^۴ بن‌انگاره‌ها و استحکامات مکاتب پیشین خود توانسته‌اند، افق‌های جدیدتری را فرا روی

1 Professional Duty

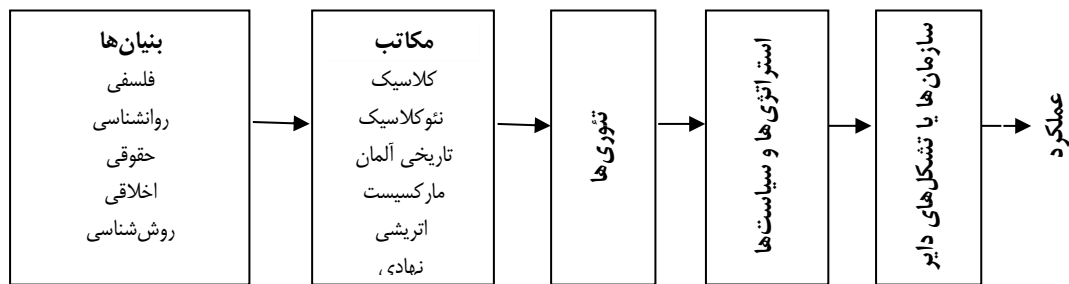
2 Whole-part

3 Idea of freedom

4 Critics

علم بگشایند. لذا، داشتن نگاهی پیشینی افزون بر صدور جواز معرفتی برای تولید و خلق پارادایم جدید برای جوامع علمی، امکان آشنایی و سلطه بر مکاتب پیشین را فراهم نموده و چگونگی تداوم و پیمودن این مسیر را تعیین می‌بخشد.

از این رو توصیه سیاستی آن است که چنانچه اندیشه شکل‌دهی به مکتبی جدید در اقتصاد مورد نظر است، ضرورتاً بایستی مرزهای تطور مکاتب با سلطه بر ابعاد پنج‌گانه آن مکتب طی شود و سپس یک گام به‌پیش گذاشته شود. همان سنتی که سیره تمام اندیشمندان و نظریه‌پردازان در همه رشته‌های علمی و در تمامی اعصار گذشته و حال بوده است و در بیان فلاسفه اسکاتلند این‌گونه آمده است که «زمانی یک فرد می‌تواند خود را اندیشمند، متفکر و محقق بداند که به تمام اندیشه‌های پیشین در حوزه مطالعاتی خود سلطه یافته و با گذر از مرز علم، یک‌قدم به‌پیش نهد و سهمی جدید به ساخت علم ارائه دهد» (Smith, 2006)



شکل (۱): ارتباط بین بنیان‌های فلسفی و ارزشی، مکاتب، نظریه‌ها، سیاست‌ها و عملکرد

همان‌طور که در شکل ۱ قابل مشاهده است، در سطح تئوری، همواره مکتبی خاص با بنیان‌های مفروض آن، مورد پذیرش و پیش‌فرض قرار می‌گیرد و هر ادعایی مبنی بر نیاز به خلق تئوری جدید، غالباً به دلیل کاستی مدل‌های برگرفته از تئوری‌ها در تبیین و پیش‌بینی پدیده‌ها است؛ اما ایده خلق مکتبی جدید زمانی مطرح می‌گردد که همه یا برخی از پایه‌های فکری، بنیان‌های فلسفی و حتی ارزشی یک مکتب مورد تردید قرار می‌گیرد و اساساً سیستم اقتصادی دیگری با بنیان فکری متفاوتی ضرورت می‌یابد.

در این مقاله نیز رسیدن به مسئله اصلی یعنی ضرورت ساخت مکتبی نوین در اقتصاد بر شناخت بنیان فکری مکاتب موجود و فهم موضع هستی‌شناسانه هریک از آن‌ها در باب ماهیت انسانی بنا شده است. البته باید یادآور شد که اگرچه به صورت مبسوط به تشریح بن‌انگاره‌های مکتب مرسوم اقتصادی پرداخته شده است، اما گستره نظری مطالب مطرح شده در خصوص دیگر مکاتب اقتصادی، منحصر به معرفی اصلی‌ترین بن‌انگاره‌های ساختمان فکری این مکاتب در مقایسه با مکتب مرسوم اقتصادی است. بدیهی است که احصاء موشکافانه تمامی بن‌انگاره‌های ساختمان فکری مکاتب هترودکس، مستلزم پژوهش‌های عمیق و موشکافانه‌ای است که این مقاله را می‌توان در حکم گامی آغازین برای آن به حساب آورد.

^۱ بنگرید به ترجمه و تحلیل و تفسیر این اثر در کتاب زیر:

متوسلی، محمود؛ وهابی‌ایبانه، محبوبه. فلسفه سیاسی آدام اسمیت؛ تجربه‌گرایی و اندیشه پردازی، نقطه عطف و آغازی بر توسعه اقتصادی در جهان. تهران؛ انتشارات نشر نهادگرا، ۱۴۰۱

۳. بن‌انکاره‌های ساختمان مکاتب اقتصادی

۱.۳. مکتب کلاسیک با پیشینه تجربه‌گرایی

رسیدن به درک جامع از چگونگی شکل‌گیری اولین مکتب اقتصادی توسط آدام اسمیت، مستلزم فهم پیشینه و حصول استنتاج صحیح از فرآیندی است که در یک زنجیره به‌هم‌پیوسته از عصر تاریک^۱ تا خردگرایی محض را شامل می‌شود. دورانی که زمینه‌ساز شکل‌گیری عصر روشنگری (رنسانس) و به‌تبع آن انقلاب فکری-فرهنگی گردید و با احیاء فلسفه یونان و رواج اندیشه‌های فلسفی به‌دگرگونی زندگی بشر در تمامی ابعاد انجامید. وقایعی که به‌هیچ‌وجه اتفاقی نبوده و مطالعه دقیق چرایی و چگونگی آن ضرورتی انکارناپذیر برای هر محقق و اندیشمندی است که سودای پایه‌گذاری مکتبی جدید را در سر می‌پروراند. به‌ویژه اگر بخواهد فلسفه آفرینش بشری و تعالی انسانی در تمامی ابعاد مادی دنیای محسوسات^۲ و دنیای هوشمند^۳ را پیوند داده و مکتب نوینی را با الهام از آموزه‌های الهی در جامعیتی فراتر از مرزهای پیشین بنیان گذارد.

شناخت دوران هزارساله عصر تاریک به‌عنوان عامل زمینه‌ساز شکل‌گیری رنسانس از آن جهت حائز اهمیت است که در آن دوران، منشأ تمامی شناخت‌ها در ماوراءالطبیعه^۴ جستجو می‌شد و سلطه طبیعت و دیگر انسان‌ها بر انسان و استثمار او امری عادی بود. کلیسا تنها مرجع تثبیت و مشروعیت بخشیدن به قدرت بود و تصمیم در خصوص معرفت حقیقی تنها بر عهده آن‌ها گذارده شده بود. (Boland, 1986:2) دورانی که اساس همه‌ی رشته‌های تعلیمی، بر منطق ارسطو و اصول مذهب مسیحیت استوار بود و تمامی تلاش‌ها درصدد اثبات این مهم بود که در جهان علم و فلسفه، آنچه خدشه‌ناپذیر و ابدی است ریشه در منطق ارسطو و اصول مسیحیت دارد. سلطه خردگرایی محض آمیخته با الهیات جزمی^۵ در این دوران راه را بر هر گونه تفکری دیگری به‌ویژه تجربه‌گرایی بسته بود؛ اما پدیدآیی رنسانس یا همان عصر روشنگری در اروپا سبب گردید تا سلطه کلیسا که پیش‌تر بر جان، مال و افکار مردم متمرکز بود تنها بر قوانین اخلاقی محدود گردد و انسان رهاشده از دور باطل^۶ زندگی معیشتی با کشف قوانین حاکم بر طبیعت، از نیروهای طبیعی^۷ به‌عنوان ابزار پیشبرد اهداف خویش بهره‌گیرد. در این دوران بود که اندیشمندانی چون گالیله به این جرئت و جسارت دست یافتند تا به‌صراحت به بیان این جمله بپردازند که «حقیقت دانش توسط گروهی از افراد حاصل نمی‌گردد، حتی کاردینال‌ها، بلکه حقیقت دانش توسط جهان واقع^۸ است که مشخص می‌گردد» (Boland, 1986:2)

رنسانس که در ادامه سیر تکامل خود با مدرنیسم و نوگرایی دنبال گردید، به یک بازه زمانی حدوداً سیصدساله نیازمند بود تا دوره بارداری^۹ را به‌عنوان انقلاب فکری و فرهنگی طی نماید و به دگرگونی‌های عظیم در قرن هفدهم میلادی در دو بعد علوم طبیعی و علوم انسانی بیانجامد. حاصل دگرگونی در علوم طبیعی اکتشافات عظیم علمی و در علوم انسانی ظهور و بروز اندیشه‌های ناب و شکفت‌انگیز در آراء اندیشمندان تجربه‌گرا از بیکن، جان لاک و فرگوسن و هیوم گرفته تا آدام اسمیت و تحول و دگرگونی در بنیان‌های فلسفی بود که در آلمان و فرانسه تقریباً به‌طور هم‌زمان آغاز گردید و به پایه‌ای مستحکم برای اندیشه تجربه‌گرایی مبدل گردید. همچنین این فرصت را برای آدام اسمیت در کتاب معروفش «ثروت ملل» فراهم نمود تا هسته‌ها و یا قواعد کاری^{۱۰} حاکم بر زندگی دنیا را در تمامی تعاملات به نظم و سامان درآورد و به قولی مکتب اقتصاد

¹ Dark age

² Sensible world

³ Intelligible world

⁴ Metaphysics

⁵ Pure rationalism

⁶ Vicious circle

⁷ Natural forces

⁸ Real world

⁹ gestation period

¹⁰ Working rules

سرمایه‌داری را بنیان گذارد. رواج تجربه‌گرایی طی قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی در اسکاتلند و گسترش آن در اروپا به کشف روابط علت و معلولی در پدیده‌های عینی انجامید و موجب شد تا زنجیره و تسلسل اندیشه‌های پیشین در تمام زمینه‌های علوم انسانی و طبیعی جریانی مستمر، پویا و پایدار به خود گیرد و با کشف قوانین طبیعی حاکمیت وقایع بر انسان به حاکمیت و اقتدار انسان بر وقایع و طبیعت مبدل گردد. از این رو طبیعی بود که اولین اندیشمندان و اندیشه پردازان و تئوریسین‌های علوم انسانی، روش‌شناسی و روش علمی در طبیعت را برای شناسایی رفتار انسانی به‌طور کامل تقلید و تبعیت نمایند و نگرش «علیت‌گرایی» و «عینیت‌گرایی» ملاک تحقیق و پژوهش در علوم انسانی قرار گیرد و با پیشگامی آدام اسمیت، سنگ بنای اولین مکتب اقتصادی بر عینیت‌گرایی به‌عنوان اصلی‌ترین بن‌انگاره این مکتب قرار گیرد. عینیت‌گرایی که مطابق با جدول طبقه‌بندی علوم (جدول ۱)، تعلق آن به پایین‌ترین سطح از این جدول یعنی جمادات، گیاهان و حیوانات است.

جدول (۱): طبقه‌بندی علوم، تعیین ماهیت و روش‌شناسی پژوهش

طبقة	سطوح در طبقه‌بندی	گروه موجودات	قانون حاکم (منبع فرمان)	ویژگی‌های قانون حاکم (منبع فرمان) برای رفتار یا کنش	روش‌شناسی غالب و تعیین‌کننده تحقیق	ابزار تبیین	
IV	رسمی	انسان	قوانین، اصول و احکام الهی	زیب‌سازی برای استیلا؛ آزادی ذهن و تعالی روح و روان انسان	تفسیر‌گرایی		
III	کنش جمعی نهاد‌گرایی	انسان	قانون قواعد نانوشته و قوانین مصوب	هارمونی حاصل از توافق و اشتراک اختلاصه از نهادها و در نتیجه وجود نظم؛ همکاری توافقی به جای رقابت؛ قدرت حاکمیت نمی‌کند بلکه آزادی، مصونیت، حقوق توافقی بر بازار و روابط اقتصادی حاکمیت داده‌ارزش‌گذاری در همه زمینه‌ها یعنی بر شریعت (پذیرش جمعی) است (کنش جمعی مسلط بر کنش‌های فردی)	استنتاج استقرایی	روش‌شناسی مذاکره‌ای	
				۶- ماهیت‌های ناشناخته دیگر			
				۵- خواب و رؤیا			
				۴- جهش‌های ذهنی	رابطه مستقیم تیغ و خنجر خلاق یا آیزن؛ عدم امکان جدایی علت و معلول یا اثر و نازل، آزادی ذهن؛ استقلال ذهن از مظاهر	استنتاج فراحسی	سازوکارهای آزادسازی ذهن از همه قوای حاکم بر آن
				۳- عقلانیت استدلالی	کنده، بی‌دردی (ترتیبی)؛ کنترل‌شده؛ قانونشده؛ انعطاف‌پذیری؛ طرفانه (خشی)	استنتاج قیاسی	روش‌شناسی ادراکی
				۲- روتین‌ها	سریع؛ موازی؛ خودبیم‌خودی؛ بدون نیاز به تلاش؛ مبتنی بر اشتراک ذهنی؛ یادگیری مبتنی بر احساسات	استنتاج قیاسی-استقرایی	رفتار‌گرایی- تا حدی روش‌شناسی آزمایشگاهی
۱- غرایز	تا حدودی دقیق؛ تا حدودی قابل پیش‌بینی؛ تکرارپذیر؛ خشی نسبت به فرم‌نگ، همدارها و ارزش‌ها؛ قابل کنترل	استنتاج قیاسی-استقرایی	رفتار‌گرایی- روش‌شناسی آزمایشگاهی				
I	عیبیت‌گرایی	۳- جانوران	غرایز	دقیق؛ قابل پیش‌بینی؛ تکرارپذیر؛ خشی نسبت به فرم‌نگ، همدارها و ارزش‌ها	استنتاج استقرایی	ارگانیسم، روش‌شناسی آزمایشگاهی	
		۲- گیاهان	حیات بیولوژیکی	دقیق؛ قابل پیش‌بینی؛ تکرارپذیر؛ خشی نسبت به فرم‌نگ، همدارها و ارزش‌ها	استنتاج استقرایی	بیولوژیسم، ارگانیسم	
		۱- مواد	قوانین طبیعی	کاملاً دقیق؛ قابل پیش‌بینی؛ تکرارپذیر؛ خشی نسبت به فرم‌نگ، همدارها و ارزش‌ها	استنتاج استقرایی	مکانیکی (ریاضیات)	

در جدول فوق، چهار سطح طبقه‌بندی شده از علوم یعنی عینیت‌گرایی، ذهنیت‌گرایی و کنش‌های جمعی قابل مشاهده است. ابتدایی‌ترین سطح، یعنی عینیت‌گرایی، در بردارنده سه گروه مواد (اشیاء)^۱، گیاهان و حیوانات است. سطح دوم، ذهن و کارکردهای ذهنی است که خود گستره‌ای از ماهیت‌های متفاوت را شامل می‌شود. سطح سوم متعلق به کنش‌های جمعی است و در مرتبه‌ای بالاتر از فردگرایی قرار گرفته است؛ اما سطح چهارم با وجود آنکه در کنترل و حوزه دانش بشری نیست، اما قیود و قواعدی را بر رفتار انسانی تحمیل می‌کند و دارای تأثیری تعیین‌کننده بر کنش فردی است. در حقیقت، درک اعتلا و آزادی روح که مربوط به سطح چهارم است، به روش روانشناسی استعلایی^۲، زمینه را برای شناخت دقایق و ظرایف، قاعده‌مندی‌ها و درنهایت، سلطه بر همه سطوح نه با نگاهی مکانیکی، بلکه با نگرشی تکنیکی (به زبان کانت) فراهم می‌کند؛ اما در خصوص دیگر انگاره‌های مکتب کلاسیک اقتصادی به نظر می‌رسد که سایر انگاره‌ها در ارتباطی منطقی و پیوندی سیستماتیک با مفهوم عینیت‌گرایی قرار گرفته‌اند. برای مثال انگاره /تمیسم یا فردگرایی^۳ از خصیصه‌های قابل مشاهده در مواد است و متناظر با آن فرد یا بنگاه، واحد همه تحلیل‌های کلاسیک و نئوکلاسیک به حساب می‌آید.

انگاره سوم، اصل «حاکمیت قوانین طبیعی»^۴ است که به‌عنوان مقوم و نیروی اصلی در زیست، حرکت و کنش دنیای طبیعی و مادی به حساب می‌آید. طبیعتی که فاقد هدفمندی و شعور است. از این رو، نه تنها به کارگیری روش‌های مکانیکی و فیزیک، مجاز شمرده می‌شود، بلکه اگر غیر از این باشد، در تضاد با انگاره اصلی یعنی عینیت‌گرایی قرار می‌گیرد. به همین دلیل، به کارگیری ریاضیات و توابع از پیش تعیین شده، مانند تابع تولید کاپ داگلاس^۵ در تصریح متغیرها و روابط علت و معلولی آن‌ها به‌گونه‌ای از پیش تعیین شده، اساس بسیاری از مطالعات اقتصادی به‌ویژه در ایران قرار گرفته است. از آنجایی که برای تجزیه و تحلیل مواد (ماهیت عینی) از روش‌های تجربی و استنتاج استقرایی استفاده می‌شود، در اقتصاد مرسوم نیز همین شیوه حداقل به صورت تئوریک مورد تأکید است. پیامد این ویژگی که خاص مواد و مقوله‌های عینی است، نه تنها قطعیت بلکه دقت و تکرارپذیری را در خود دارد که در این نگرش، انگاره دیگری را با عنوان *تعمیم/استنتاج‌ها* و حتی *جهان‌شمولی قواعد کشف‌شده* (که پایه اصلی نظریه‌ها در تبیین پدیده‌ها و پیش‌بینی آن‌ها است) مورد پذیرش قرار می‌دهد. به همین دلیل، روند گذشته شواهد با استفاده از ابزارهای آماری و اقتصادسنجی برای پیش‌بینی رخدادهای آینده موجب استفاده گسترده‌ای در علم اقتصاد شده است.

البته در صورتی که داده‌ها^۶ و مشاهدات^۷ در خصوص رفتار انسان در شرایط خاص، از تکرارپذیری و تعین و تا حدودی قطعیت برخوردار باشند، استنتاج استقرایی^۸ می‌تواند به کشف قواعدی بینجامد که با آن‌ها، تبیینی نسبتاً صحیح از رفتار انسان و پیش‌بینی رخدادهای آینده را شکل دهد و در این صورت منعی در خصوص استفاده از معادلات ریاضی سازگار با آن‌ها وجود ندارد. همان‌طور که در یک اقتصاد معیشتی به دلیل سکون و ایستایی در پیشرفت فناوری و قواعد و عاداتی که فرد در طی سال‌ها به آن خو گرفته و محدودیت‌های انتخاب

1 Material

2 Transcendental Psychology

3 Individualism

4 Natural law

5 Cobb Douglas

6 Data

7 Observations

8 Deduction

در تصمیم‌گیری (فردی که با مفروضات کلاسیک، دستمزد معیشتی را دریافت می‌کند) اصولاً ترجیحات ذهنی^۱ نمی‌تواند در خصوص فرد مصداق داشته باشد، بنابراین در این مورد استثنایی حتی با آزمون‌های اولیه کلاسیک مصداق دارد.

ساده‌سازی، تحویل و تقلیل ایده‌ها و سیستم‌های پیچیده به عبارت‌ها و متغیرهای ساده و برقراری رابطه علی میان این متغیرها، انگاره‌ای دیگر است. در مکتب اقتصادی مرسوم، همه متغیرهای تأثیرگذار بر رفتار اقتصادی انسان، فقط به متغیرهای اقتصادی تقلیل می‌یابند و آن متغیرها نیز برای ساده کردن و برخورداری از قابلیت اندازه‌گیری در قالب‌های ریاضی از پیش تعیین شده به یک یا چند متغیر محدود می‌گردند. اگرچه این ساده‌سازی، دقت را افزایش می‌دهد، اما از جهان واقعی دور می‌شود.

انگاره بعدی، توجه به کشف گونه‌های آرمانی است که یک نمونه آن در مکتب کلاسیک «عقلانیت کامل»^۲ است. عقلانیت کامل در اصل در انواع آرمانی^۳ یا متناظر با آن انواع آرمانی در فیزیک ریشه دارد که در پس این انواع آرمانی (فضای بدون هوا یا زمین بدون اصطکاک و ...) پیشرفت‌های شگرفی در علوم طبیعی به وجود آمد و پیشگامان مکاتب کلاسیک با طرح همین فروض آرمانی تلاش کردند مدل‌های تجریدی از نظریه‌های اقتصادی طراحی نمایند که البته این مفروض همراه با انگاره عینیت‌گرایی توسط وبر مورد تردید قرار می‌گیرد. او معتقد است: وجود فرضیات جهان‌شمول^۴ و ساخت مفاهیم انتزاعی^۵ و تلاش برای فرموله کردن قوانین و ساخت دهی به الگوها در علوم اجتماعی به‌عنوان یک علم فرهنگی، نه تنها هیچ توجیه علمی^۶ ندارد، بلکه کاملاً رد شده است (Weber, 2007, 62). او در این باره اظهار می‌کند که "اگرچه وجود چنین قوانینی در علوم طبیعی برای سنجش میزان جهان‌شمولی و اعتبار حائز اهمیت است، اما در پدیده‌های اجتماعی و به‌طور کلی در علوم فرهنگی، دانش عام یا جهان‌شمول^۷ به‌صورت فی‌نفسه فاقد ارزش است و به میزانی که انتزاع^۸ بیشتر شود، پدیده‌ها از محتوا خالی شده^۹ و از غنای آن‌ها کاسته می‌شود". (Weber, 2007, ۶۳) دیدگاهی که پیش‌تر نیز توسط لاکمن^{۱۰} (۱۹۹۱) و مدیسون^{۱۱} (۱۹۸۹) مورد تأیید قرار گرفته بود. آن‌ها نیز بر این باورند که سرشت قاعده‌مندی‌ها در علوم اجتماعی به‌گونه‌ای است که نمی‌توان در آن‌ها از قوانین جهان‌شمول و ثابت سخن گفت.

این در حالی است که در اقتصاد مرسوم، گونه‌های آرمانی تنها به عقلانیت، محدود نمی‌شود، بلکه برای تجرید و مدل‌سازی و در نتیجه تبیین و استنتاج و پیش‌بینی، اطلاعات کامل^{۱۲}، اشتغال کامل^{۱۳} و تعادل نیز از مفاهیم اساسی گونه‌های ایده‌ال به شمار می‌رود که متأسفانه برخلاف علوم فیزیک و مکانیک که این گونه‌های ایده‌ال فقط برای ساده‌سازی اولیه به کار گرفته و متغیرهای واقعی برای کنترل آزمایش‌ها به تدریج وارد مدل‌ها

1 Subjective preference

2 Absolute rationality

3 Ideal type

4 Universal propositions

5 Construction of abstract concepts

6 Scientific justification

7 Knowledge of the universal or general

8 Abstract

9 Devoid of content

10 Lachmann

11 Madison

12 Perfect information

13 Full employment

می‌شوند، این شیوه چندان در علم اقتصاد دنبال نشده است. انگاره دیگری که در راستای عینیت‌گرایی و البته از دریچه جهان‌بینی می‌توان در خصوص مکتب کلاسیک و به‌طور کلی اقتصاد سرمایه‌داری کنونی مطرح نمود، هدونیسیتیک یا لذت‌گرا بودن انسان است. به عبارت دیگر، انسان لذت‌گرا در نظریه‌ها و مدل‌های اقتصاد کلاسیک، زندگی را از منظر پول و ثروت می‌بیند و به آن معنا می‌بخشند. آن‌گونه که جان استوارت میل در تعریف خود از علم اقتصاد می‌گوید: «علم اقتصاد، علم جمع‌آوری ثروت و استفاده از ثروت برای تولید ثروت بیشتر است» (Mill, 1836:42)

در جدول (۲) منطق حاکم بر ارتباط انگاره‌های مکتب اقتصاد مرسوم به تصویر کشیده شده است.

جدول (۲): منطق حاکم بر ارتباط انگاره‌های مکتب اقتصاد مرسوم
عینیت‌گرایی (Objectivism)
اتمیسم و فردگرایی (Atomism and Individualism)
حاکمیت قوانین طبیعی (Law of Nature)
لذت‌گرایی (Hedonistic)
گونه‌های آرمانی (Ideal Type)
فارغ بودن از ارزش‌ها (Value Free)
جهان‌شمولی و تعمیم‌پذیری (Universality)
تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی (Abstraction and Simplicity)
توجیه روش‌های تجربی و استنتاج استقرایی (Experimental and Inductive Method)
استفاده از ابزار ریاضی در تحلیل (Application of Mathematic Tools)

۲.۳. مکتب تاریخی آلمان و مکتب اتریش

طولی نمی‌کشد که مکتب تاریخی آلمان و مکتب اتریش چالش‌های عظیمی را پیش روی مکتب کلاسیک اقتصادی قرار می‌دهند. در خصوص مکتب تاریخی آلمان – اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم – باید گفت که این مکتب با متمرکز شدن بر ماهیت تاریخی و تحولی پدیده‌های اقتصادی و در نظر گرفتن تحولات اجتماعی شکل گرفته در گذر زمان، یک گام از فردگرایی و اتمیسم فراتر می‌نهد و با جایگزین ساختن **ارگانیسیم** با پشتوانه اندیشه‌های فلسفی هگل، کل‌گرایی^۱ را به عنوان انگاره اصلی خود می‌پذیرد.

مکتب اتریش و بحث متدنتریسم^۲ و جدا شدن حلقه وین با انتشار کتاب «اصول اقتصاد سیاسی»^۳ از سوی منگر در سال ۱۸۷۱ و تغییر انگاره عینیت‌گرایی به **ذهنیت‌گرایی**، تحول شگرف دیگری را به وجود آورد که

^۱ holism

^۲ Methodenstreit: اشاره به منازعه‌ی نظری دارد که میان متفکران اقتصادی در دهه‌ی ۱۸۸۰ در خصوص بهترین روش برای مطالعه در علوم اجتماعی (به‌ویژه اقتصاد) در گرفت و در شکل‌های مختلف و در سطوح گوناگون فلسفه‌ی علم همچنان مطرح می‌گردد. اوج این منازعه به استدلال‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی کارل منگر در نقد منطق استقرایانه‌ی حاکم بر مطالعات تجربی مکتب تاریخی (به سرکردگی گوستاو فن اشمولر) و لزوم به کار بستن منطق قیاسی و فردگرایی روش‌شناختی در پژوهش‌های اقتصادی برمی‌گردد.

^۳ اصول اقتصاد سیاسی ترجمه «Grundsatzeder Volkwirthschaftslehre» که واژه‌ای آلمانی است می‌باشد برخی از مترجمین آن را «اصول علم اقتصاد» هم ترجمه کرده‌اند.

در بیان بوهم باورک^۱، نوعی انقلاب کپرنیکی تلقی می‌گردد.^۲ این مکتب با قبول نفع شخصی، وجود بازار، هدونیستم یا لذت‌گرایی مکتب کلاسیک را می‌پذیرد، اما با یکی از مهم‌ترین بن‌انگاره‌های آن یعنی عینیت‌گرایی، مخالفت می‌ورزد و ذهنیت‌گرایی را بنیان تحلیلی اقتصاد قرار می‌دهد. همچنین علاوه بر رابطه انسان با طبیعت رابطه «انسان با ذهن خویش» را مبنا قرار می‌دهد و موضوع سیطره ذهن بر همه کنش‌ها بسط داده می‌شود و کنش فردی به‌عنوان سنگ بنای تئوری اقتصادی در نظر گرفته می‌شود و بدین ترتیب دیدگاه فردگرایی روش‌شناختی^۳ در تبیین پدیده‌ها در علوم انسانی محوریت می‌یابد و علم اقتصاد همانا مطالعه‌ی کنش انسانی هدفمند تعریف می‌گردد. نگرشی که وجه تمایز آن با مکتب کلاسیک آنجایی است که فردگرایی مکتب مرسوم اقتصادی متکی به منفعت شخصی است و در رفتار بهینه‌ساز خلاصه می‌گردد، اما در مکتب اتریش بر فرآیندهایی تأکید می‌شود که شرکت‌کنندگان در بازار از رهگذر آن‌ها به کسب اطلاعات و شکل دادن به انتظارات خویش می‌پردازند.

۳.۳. مکتب نهادی

مکتب نهادی به‌گونه‌ای مشابه تقریباً سه دهه پس از اوج گرفتن مکتب اتریش و با پیشگامی وبلن در امریکا و استحکام تئوریک توسط میچل و به‌ویژه کامونز پا به عرصه وجود می‌گذارد. نگاه انتقادی این مکتب نسبت به مکتب مرسوم، اهمیت نهادها به‌ویژه حقوق مالکیت، حقوق قراردادهای، آزادی انسان و برابری و عدالت، گام‌های مهمی را در تحول اندیشه‌های اقتصادی سبب می‌شود. این مکتب نه‌تنها انگاره جمع‌گرایی^۴ را در مفهومی کاملاً متضاد با کل‌گرایی مکتب تاریخی آلمان، به رسمیت می‌شناسد، بلکه فردگرایی، نفع شخصی و تلاش فرد در همه ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در گرو نهادهای مستحکم و تضمین شده می‌داند. به‌عبارت‌دیگر به جمع‌گرایی اصالت و تعیین‌کنندگی ویژه‌ای می‌بخشد. در این مکتب، مبادله^۵ واحد تحلیل‌های اقتصادی قرار می‌گیرد و اصل حاکمیت قوانین طبیعی اقتصاد مرسوم، در تحلیل‌های اقتصادی، فرعی تلقی می‌گردد و از سویی دیگر قصدمندی و نیروی اراده انسان، عامل تحرک و پویایی تعاملات انسانی دانسته می‌شود. در بعد اخلاقی نیز کامونز به‌صراحت، مکاتب کلاسیک و نئوکلاسیک را به فراموش کردن اصول اخلاقی^۶ متهم می‌نماید و اظهار می‌دارد که با کنار گذاشتن اصول اخلاقی و پیروی از اصول خشک و بی‌روح مکانیکی در اقتصاد و روابط اقتصادی، نابودی بی‌رحمانه بشریت را نشانه رفته است. (Commons & Parsons, 1950) او با فهم نادیده انگاشته شدن سه اصل مسلم اخلاقی در مکاتب پیشین یعنی **آزادی، عدالت و برابری**، این اصول را که در بنیان برخاسته از تجربه و با ماهیتی پیشینی است را مبنای کار خود قرار می‌دهد و با برگردان و ترجمه این اصول در قواعد کاری^۷ و قوانین و مقررات، در مسیر تکاملی موردنظر خویش که همانا آزادی،

^۱ Eugen von Böhm-Bawerk

^۲ جهت مطالعه بیشتر رجوع شود به کتاب:

محمود متوسلی، مهرزاد سعیدی کیا. «اقتصاد مکتب اتریش؛ نظم بازار و خلاقیت کارآفرینانه». تهران: چشمه، ۱۳۹۴

^۳ Methodological Individualism

^۴ collectivism

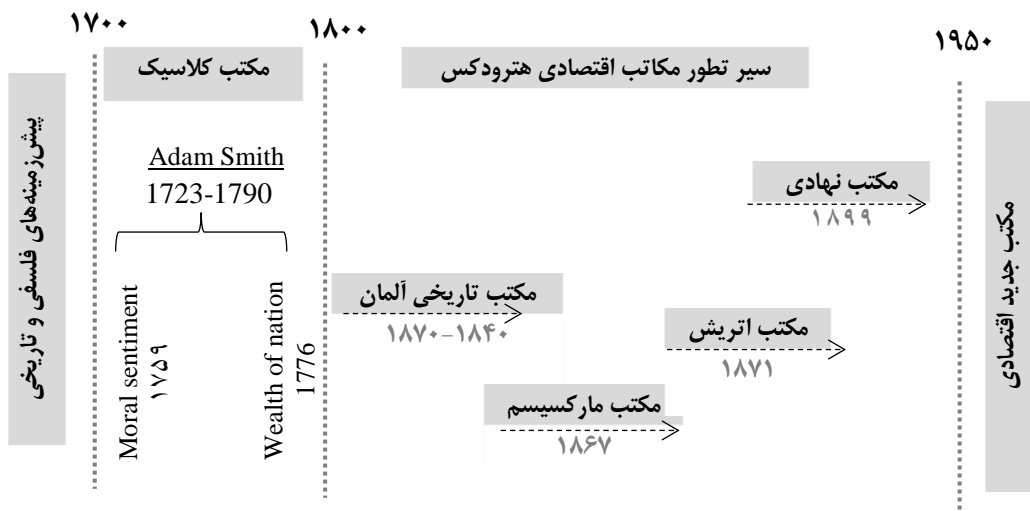
^۵ transaction

^۶ Ethical principal

^۷ working rule

برابری و عدالت است، گام برمی‌دارد. کامونز گرچه سرمایه‌داری را به شدت موردانتقاد قرار می‌دهد، اما بارها در زمان‌های مختلف در سه اثر ماندگار خود به‌ویژه آخرین اثرش کتاب «اقتصاد کنش جمعی»^۱ تلاش دارد برخلاف سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، مکتب تاریخی آلمان، سیستم سرمایه‌داری را اصلاح نماید.

شمایی از سیر تطور مکاتب اقتصادی با محوریت مکتب کلاسیک اقتصادی در شکل (۲) و تحلیل مقایسه‌ای مهم‌ترین بین‌انگاره‌های مکاتب اقتصادی در جدول (۳) قابل‌مشاهده است. هدف اصلی از ارائه‌انگاره‌های مذکور، ایجاد پرسشی اساسی در ذهن مخاطبان به‌ویژه مروجان مکتب مرسوم در حوزه آکادمیک و افرادی است که قواعد و قوانین این مکتب را بی‌چون‌وچرا پذیرفته و در مسند اجرایی، پشتوانه سیاست‌های دولت برای حل مسائل جامعه قرار می‌دهند. آیا این‌انگاره‌ها واقعاً می‌تواند در شأن انسانی ارزش‌مدار با هر مکتب الهی باشد؟ آیا مسئولیت حرفه‌ای و انسانی ما ایجاب نمی‌کند که طرحی نو را پایه‌ریزی نماییم و صبورانه بامطالعه همه مکاتب و استمداد از ارزش‌های الهی و فلسفی بنیانی جامعه‌مان، زمینه‌های پردازش نظریه‌های جدیدی را فراهم کنیم؟ به‌گونه‌ای که این خلق جدید بتواند مشرب فکری اندیشمندان و تصمیم‌سازان اقتصادی در سطح کلان جامعه و کارگزاران و عاملان اقتصادی در وجوه مختلف مسائل جامعه باشد؟



شکل (۲) - شمایی از سیر تطور مکاتب اقتصادی با محوریت مکتب کلاسیک

^۱ رجوع شود به کتاب:

متوسلی، محمود؛ وهابی ایبانه، محبوبه. نهادگرایی: اقتصاد کنش جمعی؛ واقع‌گرایی اقتصادی مبتنی بر بنیان‌های حقوقی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق، ۱۴۰۱

جدول (۳) - مقایسه مفروضات پایه و بن‌انگاره‌های ساختمان مکاتب اقتصادی

سیر تطور مکاتب	هستی‌شناسی	بنیان فلسفی	بنیان ارزشی و روانشناسی	انگاره اصلی	متدولوژی	هدف غایی
کلاسیک و نئوکلاسیک	رابطه انسان با طبیعت	حاکمیت قوانین طبیعی (فرد به‌عنوان اتم)	روانشناسی تجربی ^۱	عینیت‌گرایی	استنتاج استقرایی	لذت‌گرایی - کسب ثروت (دیدگاه هلدونیستی)
مکتب تاریخی آلمان	رابطه انسان با روح سازمانی	حاکمیت روح سازمانی (فرد به‌عنوان یک ارگان از ارگانیسم ملی)	روانشناسی تاریخی ^۲	واقع‌گرایی تاریخی	استنتاج استقرایی	توسعه و تالی نظام حاکمیتی
مکتب اتریش	رابطه انسان با ذهن خویش	حاکمیت اراده انسانی همراه با حاکمیت قوانین طبیعی	روانشناسی شناختی ^۳	ذهنیت‌گرایی	استنتاج قیاسی - استقرایی	تحقق ترجیحات مصرف‌کنندگان و کسب رضایت
مکتب نهادگرایی	رابطه انسان با انسان‌های دیگر	حاکمیت اراده جمعی	روانشناسی مذاکره‌ای ^۴	جمع‌گرایی ^۵	استنتاج قیاسی - استقرایی	رسیدن به نظم با شکل‌گیری نهادها بر اساس اصول اخلاقی

±

۴. نگاه به ماهیت انسان: کانون تئوری پردازی در علم اقتصاد

کانون اصلی تئوری پردازی در علم اقتصاد را می‌توان جهان بینی نسبت به انسان دانست. اینکه بینش ما نسبت به انسان چیست؟ ماهیت قابل تصور برای انسان بر کدام پایه است؟ بر پایه تجربه و «آنچه هست»^۱ و یا بر پایه «آنچه باید باشد»^۲ و فطرت وجودی؟

انسان بنا به ماهیت در مکاتب مرسوم اقتصادی به جایگاهی تعلق دارد که در جدول طبقه بندی علوم، پایین ترین سطح یعنی عینیت گرایی است. سطحی که بنا به ماهیت، خصیصه ویژه^۳ مواد، گیاهان و جانوران است و اصل قطعیت^۴ در آن‌ها مصداق دارد. رهیافت عینیت گرایی با مفروض دانستن ماهیت منفعل انسانی به او همچون اتم می‌نگرد. انسانی که به سادگی مرعوب و مجذوب شگفتی‌های حاصل از اکتشافات و اختراعات شده و مؤلفه‌های ادراک و کردار او همان مؤلفه‌های طبیعت است. نوعی نگرش رادیکال که از یک سو انتظار رفتاری منفعلانه و ابزاری برای انسان را به ذهن متبادر می‌سازد و از سوی دیگر، غایتی جز پوچی و میرایی برای آفرینش انسان در تئوری پردازی‌ها متصور نیست. دلالت‌های این رویکرد تقلیل گرایانه به انسان نه تنها زمینه مسخ شدن ذهن در اندیشه‌ای معین را تدارک می‌بیند، بلکه به او همچون ابزاری جهت دستیابی به اهداف و تحقق جاه طلبی‌های عده‌ای خاص می‌نگرد. لیکن دستاورد تحمیل چنین سیستم و نظامی بر انسان، چیزی جزء ماندن در سطح بدویت^۵ و تلاش برای گذران زندگی و تأمین معاش نخواهد بود. در حقیقت، با تکرار این عادت و تبدیل شدن آن به باور، انسان به تدریج به جایگاهی خواهد رسید که زندگی معنایی جز تلاش برای بقاء و زنده ماندن نخواهد داشت. این نوع تحلیل در بنیان در تقابل با این نقل قول از آمارتیا سن^۶ قرار داد که می‌گوید: «انسان تنها مهم ترین ابزار برای دستاوردهای اجتماعی نیست، بلکه خود، غایی و متعالی ترین هدف^۷ است» (Sen, 1998: 734)

نگاه به سرشت انسانی در مرتبه دوم توسط مکتب اتریش پایه گذاری می‌شود. در این مکتب به انسان در جایگاهی نگریسته می‌شود که لذت‌های آنی، سلايق و ترجیحات او راهنمای عمل و هدایتگر رفتار قرار می‌گیرد. در این مکتب افزون بر رابطه انسان با طبیعت، رابطه انسان با ذهن خویش محوریت می‌یابد و مقوم کنش‌های افراد، ذهن ساختار یافته او قرار می‌گیرد. در این مکتب تمامی پدیده‌های اقتصادی بر پایه کنش‌های فردی تبیین می‌یابد و واحد تحلیل، امور یا فرآیندهایی دانسته می‌شود که در سطح نیت و کنش فرد به جریان می‌افتد و وظیفه علم اقتصاد مطالعه کنش هدفمند انسانی تعریف می‌شود. بر پایه‌ی انگاره مفروض ذهن گرایی در این مکتب، هیچ معیار عینی و فراگیری که بتوان با اتکا به آن انتخاب‌ها و تصمیم‌ها را به نحوی عینی مورد سنجش و داوری قرار داد، وجود ندارد؛ زیرا کنش‌های افراد بر پایه‌ی ارزش‌ها و سنجه‌هایی شکل می‌گیرند که ریشه در دانش، باورها، انتظارات، تجربه‌ها و تأملات فرد دارد (Kirzner, 2002).

مسئله‌ی مهمی که باید به آن توجه داشت، آن است که ذهنی گرایی در معنای مورد نظر اقتصاددانان اتریشی، به هیچ وجه نافی تأثیر عوامل فرا شخصی بر فرایندهای انتخاب و تصمیم گیری نیست، بلکه اساساً بر این پایه است که در نهایت این افراد هستند که با ترجیحات نهفته در پس ذهن خود تصمیم می‌گیرند و به منظور دست یافتن به هدف خود، دست به کنش می‌زنند. به همین جهت است که برای اقتصاددانان اتریشی، آغاز تبیین‌های علوم اجتماعی، فهم وضعیت ذهنی عاملان و به ویژه

1 Ises

2 Ought to

3 Specific attribute

4 Deterministic

۵ Natural dtate

6 Amartya Sen

7 Profoundest End

مصرف‌کنندگان است؛ همچنین در تبیین یک پدیده‌ی اقتصادی، درک فرایندهای تفسیری و زمینه‌ها و الگوهای فکری که در نهایت به معنادر شدن پدیده نزد عامل می‌انجامد، بسیار مهم‌تر از درک شرایط و زمینه‌های عینی است که پدیده در آن رخ داده است.^۱ اهمیت توجه به ذهن در مکتب اتریش به‌گونه‌ای است که میزس^۲ به‌عنوان یکی از اندیشمندان مهم این مکتب در نقد کاربست عینیت‌گرایی می‌گوید: «اقتصاد متمرکز بر اشیاء و دارایی‌های محسوس و عینی نیست، بلکه متوجه انسان‌ها، درک و کنش آن‌هاست. کالاها، محصولات، ثروت و سایر وجوه کرداری، عناصر و مؤلفه‌های طبیعت نیستند، آن‌ها مؤلفه‌های کردار و ادراک انسان‌اند... وجوه کردار انسان است که به آن‌ها معنا می‌بخشد و کسی که می‌خواهد به بررسی آن‌ها بپردازد، نباید به دنیای برون ذهنی توجه کند، بلکه باید در معنا، مفهوم و شناخت افراد کنشگر به جستجوی آن‌ها بپردازد» (Von Mises, ۱۹۹۶؛ ۹۲)

در آخرین مکتب اقتصادی یعنی مکتب نهادی نیز رابطه انسان با دیگران و اصالت بخشی به کنش‌های جمعی (نهاده‌ها) به‌عنوان رهیافتی بدیل افق‌های جدیدی را در برابر ذهن تحلیلگران از نگاه به ماهیت انسانی می‌گشاید. این مکتب با اتخاذ نوع متفاوتی از جهان‌بینی در خصوص انسان، مکاتب پیشین را متهم می‌سازد که از قصدمندی و عزم و اراده انسانی^۳ در تعاملات غفلت داشته‌اند. از این رو، خواست و اراده انسانی در عمل^۴ و همه وجوه حقوقی و قانونی تسهیل‌کننده و مقوم‌دهنده تعاملات انسانی که همان کنش جمعی است، به‌عنوان بن‌انگاره‌ای اصلی مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنان که نتیجه کاربست قوانین حاکم بر کنش جمعی به‌منظور کنترل خودکامگی و تضادها در سطح فردی و هدایت و راهبری کنش‌های فردی و تحقق آزادی انسانی است.

در یک جمع‌بندی می‌توان این‌گونه گفت که در مکتب مرسوم اقتصادی، انسان در سیطره طبیعت است و هدف علم کشف رابطه انسان با محیط مادی است؛ به همین دلیل، علم اقتصاد عمدتاً بر تولید، توزیع و مصرف تمرکز دارد. در مکتب اتریش یک گام فراتر گذاشته می‌شود و علاوه بر رابطه انسان با طبیعت، موضوع سیطره ذهن بر همه کنش‌ها بسط داده می‌شود و خلق و خلاقیت ذهنی مقوم زیست و پویایی تلاش‌های انسانی به حساب می‌آید. در مکتب نهادگرایی نیز رابطه انسان با دیگر انسان‌ها محوریت می‌یابد و اصالت به کنش‌های جمعی (نهاده‌ها) داده می‌شود.

جدول (۴): نگاه به انسان در مکتب مرسوم، اتریش و نهادی

مکتب	رابطه انسان با	نیروی حاکم بر انسان
مرسوم	رابطه انسان با طبیعت	انسان تحت حاکمیت نیروهای طبیعی
اتریش	رابطه انسان با طبیعت	انسان تحت حاکمیت نیروهای ذهنی
	رابطه انسان با ذهن خویش	
نهادی	رابطه انسان با طبیعت	انسان تحت حاکمیت کنش‌های جمعی (نهاده‌ها)
	رابطه انسان با ذهن خویش	
	رابطه انسان با دیگران	

^۱ برای آشنایی بیشتر مراجعه کنید به بحث Subjectivism در

Boettke, Peter.J. (eds.) (1994), *The Elgar Companion to Austrian Economics*, London: Edward Elgar, pp 17-23

^۲ Mises

^۱ Intentionality & Human will

^۴ Will in action

همان‌طور که قابل مشاهده است، در رهیافت تمامی مکاتب به انسان حتی در پیشرفته‌ترین آن‌ها یعنی مکتب نهادی، تنها محرک و مقوم برای کنش‌های انسانی در بهترین حالت، نیروهای طبیعی^۱ و ذهن و اراده انسانی^۲ است و جایی برای روح قدسی یا همان اراده الهی^۳ که جوهره وجودی انسانی است، باقی نمانده است. باین‌حال نباید چنین پنداشت که توجه به ماهیت انسانی از دریچه مکاتب اقتصادی، مستلزم به فراموشی سپردن ماهیت آزاد انسانی به صورت فی‌نفسه است؛ زیرا انسان بنا به فلسفه آفرینش خود آزاد آفریده شده است و این آزادی نه تنها صفتی منتسب به او یا عرض نیست، بلکه خصیصه وجودی اوست که به او قدرت انتخاب، اراده و عمل به شیوه عقلایی، بخشیده است. البته با تذکر این نکته که تنها بیان چنین موضعی لزوماً متضمن قرارگیری انسان در جایگاه والای انسانی خویش نیست؛ بلکه باید به این اندیشید که چگونه اتخاذ رهیافتی دگراندیشانه و واقع‌بینانه به ماهیت انسانی در تئوری پردازی‌ها قادر است واقعیات وجودی انسان را و نه البته آنچه به عنوان قواعد حاکم بر تعاملات انسانی دانسته شده است (هست‌ها)^۴، به عنوان نوع‌های آرمانی مبنای ساخت تئوری‌ها قرار دهد و مبنایی را برای شکل‌دهی به مکتبی نوین در علم اقتصاد فراهم آورد.

البته از آنجایی که در بیان الزام و ضرورت خلق مکتبی نوین تنها بسندگی به تحقیق آکادمیک^۵ دارای کفایت نمی‌باشد، ارجاع به شواهد و مصادیق عینی در رد کاربست عینیت‌گرایی و استفاده از تکنیک‌های اثباتی و ریاضیاتی در بدنه‌ی علم اقتصاد و دلایل به انحراف رفتن علوم انسانی از زبان اندیشمندان و فیلسوفان بزرگی چون هوسرل، هانا آرنت و میزس خواهیم پرداخت تا ضمن روشن نمودن نقدهای وارده بر این شیوه نگریستن به علوم انسانی، ماهیت نظام حاکم بر تعاملات اقتصادی بیش‌ازپیش بر ما آشکار گردد.

۵. تأملی بر دلایل به انحراف رفتن علم و ماهیت نظام سرمایه‌داری

مطابق با مستندات ارائه شده در مقاله «بقای اصلح و ماهیت نظام سرمایه‌داری»^۶ اولین انحرافات رسمی در نظام سرمایه‌داری کنونی به بهره‌گیری داروین از اندیشه‌های مالتوس در رساله «مالتوس در باب جمعیت»^۷ برمی‌گردد. آن زمان که او مدعی می‌شود که آن‌هایی که دارای بهترین تناسب با شرایط محیطی می‌باشند، باید باقی بمانند. استفاده از این ایده با استعاره «نبرد برای بقاء»^۸ توسط داروین، منجر به انتشار کتاب «منشأ گونه‌ها»^۹ در سال ۱۸۵۹ می‌گردد. همچنین مواجهه والاس با اندیشه مالتوس درست یک سال پیش از انتشار کتاب منشأ گونه‌ها، موجب طرح ایده «بقای اصلح»^{۱۰} توسط او و انتشار نظریه انتخاب طبیعی در سال ۱۸۵۸ گردید.

داروین در کتاب منشأ گونه‌ها بر این مدعا تأکید داشت که کودک فقیری که برای امرارمعاش از ثروت گذشتگان بهره‌ای ندارد، جامعه نیز به نیروی کار او نیازی ندارد و حق زیستن برای او بی‌معناست. اگرچه او به این مدعا نیز بسنده نمی‌کند و هرگونه کمک به فقرا و همدردی با آن‌ها را خلاف جریان پیشرفت نسل بشر می‌داند و به ارائه سیاست‌های کنترل پیشگیرانه^{۱۱}

¹ natural force

² human will

³ divine will

^۴ Ises

⁵ Academic research

⁶ Claeys, G. (2000). The "survival of the fittest" and the origins of social darwinism. Journal of the History of Ideas, 61(2), 223-240.

⁷ Malthus's Essay on Population (1798)

⁸ struggle for existence

⁹ Origin of Species (London, 1859)

¹⁰ survival of the fittest

¹¹ preventive checks

می‌پردازد. از سویی دیگر ایده والاس مبنی بر بقای اصلح بر این مدعا استوار بود که وجود یک فرآیند آزاد و خودکار از فعالیت انسان (لیبرال)، زمینه بهبود نسل بشر را فراهم می‌آورد، لذا در این فرآیند نسل‌های پست و فرودست محکوم به فنا و نابودی بوده و بقا برای نسل‌های قوی و مافوق خواهد بود. این در حالی است که اگر به تفاوت‌های دو انسان در کشورهای پیشرفته نگاهی بیندازیم خواهیم دید که فاصله عمیق ذهنی میان این اندیشه‌ها و اندیشه کانت در کتاب «متافیزیک اخلاق» به‌ویژه در بحث آموزه حقوق قابل مشاهده است. کانت معتقد است که برای هر انسانی درجایی از کره زمین که به دنیا بیاید، داشتن زمین، یک حق است. پیش فرض او آن است که تا آن زمان که زمینی توسط فردی مشخص آباد نشده باشد، به صورت مشترک برای همه انسان‌هاست.^۱ این در حالی است که در ایده اولیه مالتوس، بقا تنها مختص طبقه قدرتمند است. ایده‌ای که با بنیان‌گذاری آن توسط مالتوس، افرادی نظیر داروین به این جرئت و جسارت دست یافتند که به پشتیبانی از اسپنسر-فیلسوف مشهور در فلسفه اخلاق- به ارائه بحثی مبنی بر «ضد نوع‌دوستی و بشردوستی» پردازند و با پررنگ نمودن آن در موضوع توسعه اجتماعی، جریان فکری را در موضع سکولار به راه بیندازند. همچنین نیچه با بیان گزاره‌ای مبنی بر اراده و عزم برای اعمال قدرت^۲ توانست آموزه و دکتترین خود را مبنی بر نیاز به ابر انسان مطرح سازد و کارایی جامعه را تنها در پناه قدرت ممکن بداند. اندیشه‌ای که به توجیه خصومت و جنگ قدرت در سطح ملی و بین‌المللی انجامید و خودخواهی در موضع شخصی و بین‌المللی از طریق رقابت آزاد را مورد تمجید و تحسین قرار داد.

به‌طور خلاصه باید گفت که نگاه به تکامل اجتماعی بر پایه چهار اصل، حقوق طبیعی^۳، انتخاب طبیعی^۴، بقای اصلح و تنازع برای زیست و بقا^۵ سبب گردید که نه تنها ایدئولوژی لیبرالیسم در معنای آزادی از قیود، به ابزاری برای خودکامگی بیشتر قدرتمندان تبدیل گردد، بلکه به مشروعیت بخشی به ایده جهانی داروین با شعار «جنگ و دندان خونین»^۶ انجامید. گویی تنها راه بقا برای کشورهای سلطه‌گری چون آمریکا، راه‌اندازی جنگ و به خاک و خون کشیدن فرزندان پاک و معصوم در کشورهای تحت سلطه است.

طرح مباحث مقدماتی در این بخش، فهم مصادیق و شواهد عینی از زبان مهم‌ترین اندیشمندان و فیلسوفان حوزه علوم اجتماعی نظیر هوسرل، میزس و هانا آرننت که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد را ساده‌تر خواهد نمود.

➤ ادmond هوسرل^۷

رهیافت هوسرل که در تقابل با رهیافت‌های تجریدی و مکانیستی تجربه‌باوری^۸ خام و عقل باوری^۹ افراطی قرار می‌گیرد، کانون توجه خود را بر انتقاد از علوم عینی نه فقط برای آنکه جهان بینی انسان مدرن را در کلیت به انحصار کشیده است، بلکه به جهت بی‌بصیرت و ناپینا ساختن انسان مدرن در نتیجه پیشرفت‌های عظیم، متمرکز ساخته است. به‌گمان هوسرل، به انحراف کشیده شدن علم و حقیقت‌پنداشتن آنچه عینی است، موجب تهی شدن وجود بشر و خود جهان از معنا شده است، چراکه اتکای صرف بر عینیت‌ها در علم، به معنای انتزاع از هر امر سوژکتیو است. این در حالی است که موضوع اصلی مورد مطالعه در علوم انسانی، انسان است؛ انسانی که مسئله معنا و کنش در کانون تکوین آن قرار گرفته است.

^۱ رجوع شود به بحث کانت در باب حقوق خصوصی در زیر بخش «آموزه حق» در کتاب «متافیزیک اخلاق».

^۲ Will to power

^۳ Natural right

^۴ Natural selection

^۵ Struggle for existence

^۶ Red tooth and claw

^۷ Edmund Husserl

^۸ Empiricism

^۹ Rationalism

هوسرل در ادامه انتقاد از عینی دانستن علم در مقدمه کتاب «بحران علم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی» می‌گوید: «علمی که ذهن را در سیطره امر واقع^۱ می‌بیند، مردم را صرفاً مسخ در امور واقع^۲ مفروض می‌گیرد... علوم تحصیلی درباره نیاز حیاتی ما چیزی برای گفتن ندارند. این علوم مسئله معنا یا بی‌معنایی کل وجود بشر را نادیده می‌گیرند»^۳ (Husserl, ۱۹۷۰, p. ۶). این در شرایطی است که به‌گمان هوسرل، پرسش‌هایی که بایستی در کانون علم و در عمق همه تلاش‌های بشری قرار گیرد، پرسش‌هایی است که به بشر به‌مثابه موجودی آزاد و خود تعین^۴ در سلوک با جهان پیرامون انسان و به‌گونه‌ای فرا انسانی می‌نگرد و علمی را حقیقت می‌داند که قادر به صدور احکام اساسی درباره وجود بشر و آزادی‌اش در جهان پیرامونی است.^۵

به‌گمان هوسرل، تلاش و جدال اندیشمندی چون هیوم و کانت در خصوص فلسفه معرفت نفس^۶ و روشن ساختن اهمیت تأمل و تفکر در باب حقیقت نیز چندان تأثیری را بر این شیوه استقرار یافته از تفکر، بر جای نگذاشته است. این در حالی است که نقطه آغاز همه اندیشه‌های دگرگون‌کننده عصر تاریک و عامل جریان ساز و مولد در شکل‌گیری رنسانس و دوران مدرنیته بر ایدئال‌های فلسفه جامع و جهان‌شمول و روش‌ها و شیوه‌های آن استوار است؛ اما سلطه عینیت‌گرایی، تمایلات و جاذبه‌های طبیعی و شگفتی حاصل از پیشرفت‌های تکنولوژیک موجب گسست انسان از درون گردید.

از سویی دیگر هوسرل بحران در علم را تنها به بنیان‌های نظری و عملی علوم منحصر نمی‌داند؛ بلکه معتقد است این بحران بنیان‌های معنایی و بنیان‌های جامع حقیقت در این علوم را متزلزل کرده است. افزون بر آن، انسانیت و هویت انسان اروپایی که پیش‌تر در جستجوی راه‌های نوین برای برخورد با دوران اسفبار عصر تاریک از طریق نگرش جدید فلسفی بود را دچار بحران ساخته است. بحرانی که توانست هویت بشری، معنادار بودن زندگی فرهنگی و تمامیت زیست و موجودیت انسانی را زیر سؤال برد. شک‌گرایی در خصوص متافیزیک و اعتماد بیش‌ازحد به خرد و برهان توانست ایده‌های فلسفه جامع جهان‌شمول را که بنا بود به‌عنوان چراغ راه و هدایتگر انسانی برای زیست مفید و ارزشمند قرار گیرد، دگرگون سازد. رواج این شیوه از تفکر که تنها برهان و خرد است که می‌تواند به هر چیزی که فکر بودن برای آن است (تمام ارزش‌ها، اهداف و غایت‌ها) معنا بخشد. این در حالی است که فلسفه در ذات خود به معنای حقیقت و یافتن حقیقت بود آن‌هم از نوع بالذات و فی‌نفسه. شک‌گرایی که محصول تجربه‌گرایی محض است، حقیقت را تنها از طریق تجرید حقایق تجربه‌شده قابل ادراک می‌دانست و اعتقادی به وجود حقیقت در پس پرده ظواهر و در منشأ پیدایش و تکوین آن نداشت.

هوسرل معتقد است در این برهه زمانی ضرورت دارد تا عصری جدید بنیان نهاده شود و با بهره‌گیری از جامعیت ایده و مفهوم فلسفه و روش و شیوه حقیقی آن این اطمینان حاصل گردد که تمام ساده‌لوحی‌ها و شکل‌گرایی‌های حاصل از تجربه‌گرایی به پایان رسیده است و باید در پی کشف معماهای اصیل در این جهان بود. معماهایی که حل آن‌ها مستلزم اتخاذ جهت‌گیری‌های خاص است و مبارزه‌ای است که میان انسانیت و شرف نابودشده انسانی باید به انجام برسد و منجر به بازتعریف هدف و هویت انسانی گردد. مبارزه‌ای اصیل و معنوی که تنها از طریق متافیزیک و یا فلسفه جامع جهان‌شمول ممکن خواهد بود. امری که بتواند به زندگی بشری در تمام تاریخ و اعصار معنای واحدی بخشد و جان‌مایه تئوریک و علمی را تدارک ببیند. به بیانی دیگر می‌

^۱ Merely fact-minded sciences

^۲ merely fact-minded people

^۳ رجوع شود به کتاب «بحران علم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی» صفحه ششم:

Husserl, Edmund, the Crisis of European Sciences and Transcendental Phenomenology, David Carr, Northwestern University Press 1970.

^۴ Self-determinate

^۵ همان

^۶ Moral

توان گفت که تمام تلاش هوسرل بر آن بود که به وحدتی برای تمام بشریت در تمام مناطق جغرافیایی و با هر رنگ و نژاد، حول محور روح^۱ دست یابد. روحی که گذشته بشریت را با حال و آینده پیوند می‌دهد و زیستی همراه با تعالی، تکامل و شادمانی را برای او به ارمغان می‌آورد.

➤ هانا آرنت^۲

هانا آرنت در کتاب «درس گفتارهای فلسفه سیاسی کانت»^۳ به برملا کردن واقعیات جهان قدرت و خودکامگی حاکمیت‌ها در دوره مدرنیسم و دلایل انحراف آن‌ها از اصول پرداخته است. از نگاه آرنت آغاز این خودکامگی از زمانی است که حلقه‌های ارتباطی به هم متصل بر پایه سنت‌ها و رسومات گسسته گردید و میراث‌های فرهنگی^۴ با آنچه امروزه بانام مدرن‌گرایی از آن یاد می‌شود، به مبادله گذارده شد. در نتیجه این گسست بود که تمامی استانداردهای قضاوت و داوری اخلاقی مورد تردید قرار گرفت و کارآمدی قواعد جهان‌شمول^۵ حاکم بر پایه سنت‌ها و رسومات، دیگر برای کنترل و اقتدارگرایی حاکمان کفایت نمی‌نمود. از نگاه هانا آرنت شکل‌گیری چنین وضعیتی نه تنها نوعی بحران فرهنگی و تهدیدی جدی برای بشریت به حساب می‌آید، بلکه ثبات و امنیت شاکله سیاسی که توسط سنت‌ها و رسوم استحکام یافته بود، دیگر بنیان‌های آن از استحکام لازم برخوردار نبود. با این اوصاف، آرنت که کاملاً مایوس از آینده مدرنیسم و تبعات اجتماعی انقلاب صنعتی بود، تلاش نمود تا با تأکید و توجه خاص بر ماهیت، ریشه‌ها و بنیان قضاوت و داوری انسان، جامعه زمان خود را به تفصیل مورد تأمل و کاوش قرار دهد که شرح کامل قضاوت و داوری وی در این باب در اثری با نام «بحران در فرهنگ، اهمیت سیاسی و اجتماعی آن»^۶ به رشته تحریر درآمده است. در این اثر آرنت با مرور واقعیاتی که خود شاهد آن بود، به صراحت به بیان این موضوع می‌پردازد که ارزش‌های ریشه‌دار در هزاران سال سنت و رسومات مردمی به سادگی با فرهنگ ابتذال و هرزگی قرن هجدهم و نوزدهم میلادی جایگزین گردید و با تنزل یافتن ارزش‌های فرهنگی و تبدیل شدن آن به کالای مصرفی، دغدغه مردمی چیزی جز خوش‌گذرانی و سرگرمی با ماهیتی کاملاً از پیش نبود.

در پرتو این استدلال، آرنت توده مردم را دارای ظرفیت برای مصرف کردن همراه با عدم قابلیت برای داوری و حتی تشخیص می‌داند و نتیجه آن را چیزی جز دل‌مشغولی به تفریح و سرگرمی^۷ و همراهی با بیگانگی شرم‌آور نسبت به جهان واقع نمی‌داند. معنای فرهنگ که در کنه پدید آبی آن پایداری، دوام، استمرار و نامیرایی مستتر است، جای خود را به نوعی سرگرمی که با مصرف از میان می‌رود بخشید و موجب ترویج ارضاء نیازهای فوری و خواست‌های عامه مردم گردید. این جهان مصرفی دیگر نمی‌توانست حتی از جهان ظواهر مراقبت نماید، چراکه شیوه و نگرش مصرفی با هر چیزی که مرتبط شود، آن را به فساد و نابودی می‌کشاند. به عبارتی دیگر گویا سلولی سرطانی ارگانسیم و شاکله اجتماعی را هدف قرار داده است و چون موربانه از درون تاروپود استحکامات و پیوندهای موجود جمعی را پوک و سست نموده است.

از نگاه او، خطر واقعی تهدیدکننده جوامع معاصر این است که ساختارهای بوروکراتیک، تکنوکراتیک و فاقد مشروعیت سیاسی در جوامع مدرن، موجبات بی‌تفاوتی و افزایش تمایل به تبعیض‌ها و قابلیت‌ها را که از بین برنده هر نوع تفکر انتقادی و

¹ Spirit

² Hannah Arendt

³ Arendt, H. (1989). *Lectures on Kant's political philosophy*. University of Chicago Press.

⁴ Cultural heritage

⁵ Universal

⁶ بنگرید به

Hannah, A. (1968). *The Crisis in Culture: Its Social and Its Political Significance*. In: Judgment...

⁷ Entertainment

زمینه‌ساز پذیرش کمتر مسئولیت‌ها است را ترویج می‌نمود. در ارتباط با این بحران عمومی که اصول اخلاقی و امور سیاسی جامعه غرب را فراگرفته بود، هانا آرنت می‌گوید: «من با اطمینان بیان می‌کنم که چنانچه مردم هنوز به خدا و یا جهنم اعتقاد داشتند، این فاجعه و مصیبت خودکامگی رخ نمی‌داد و بروز این خودکامگی نشان‌دهنده آن است که ارزش‌های قبلی و تفکر و تأمل مدرن، نتوانسته است پایه و اساس مستحکمی را بر جای گذارند. او در پس نگاه ژرف‌بینانه خود در این خصوص به ابداع واژه‌ای به نام banister در معنای نرده‌هایی برای بالا رفتن و نقطه اتکایی برای حرکت به پیش، می‌پردازد، بدین معنا که دیگر ارزش‌های غایی و اطمینان‌بخش در اختیارمان قرار ندارد تا اندیشه‌هایمان را هدایت و راهنمایی نماید.

هانا آرنت با گزینش رویه و نگرشی شک‌گرا نسبت به ظرفیت‌ها و استعداد‌های ذهن آدمی، تفکر و اندیشه‌ای را ارزش‌آفرین می‌داند که به‌طور قطع و یک‌بار برای همیشه به این پرسش که «خوب و برتر چیست؟» متوسل شود؛ لذا می‌گوید: اگر بتوانیم قضاوت‌های خود را منصفانه و هدفمند و بدون تورش به انجام برسانیم، به‌خوبی لذت‌های کوتاه و میرا را از اقتضائات زندگی و کردار آزاد انسان تجرید و حذف می‌نماییم. در این راستاست که تئوری قضاوت و داوری برای هانا آرنت اوج و قله زندگی علمی و کاری او به حساب می‌آید. همچنین در تأیید این گفتارها می‌توان به گفته‌ای از فیثاغورث اشاره نمود که می‌گوید: «زندگی همانند یک فستیوال (نمایش بازی‌هاست). آن‌گونه که بعضی برای رقابت به فستیوال می‌آیند، برخی برای گسترش تجارتشان شرکت می‌کنند، اما مهم‌ترین افراد، ناظران و یا مشاهده‌گران بدون تورش‌اند که با زیر نظر گرفتن صحنه زندگی بر اساس اصول انسانی به قضاوت و تصمیم‌گیری می‌پردازند. همچنین در این زندگی، عده‌ای همچون بردگان و مقلدان‌اند که در جهت کسب شهرت، سود و یا منفعت خود را مشغول ساخته‌اند و البته در این میان عده قلیلی در نقش فلاسفه به دنبال یافتن حقیقت‌اند» (Arendt, 1989:55)

➤ فون میزس^۱

فون میزس نیز به‌عنوان یکی از پیشگامان مکتب اتریش در کتاب «ذهنیت ضد سرمایه‌داری»^۲ به ارائه شواهدی از نظام حاکم بر جامعه سرمایه‌داری پرداخته است. او در این اثر می‌گوید: عصر بردگی توسط شاهان و اربابان گذشته به اتمام رسیده است، اما نظام حاکم سرمایه‌داری به‌گونه دیگری آن را احیاء نمود. در عصر حاضر مفهوم مدرن آزادی، به معنای ارضای خواسته‌های مصرف‌کننده در دموکراسی بازار است و انسان بنا به ماهیت خود، با دستیابی به کالاهایی همچون تلویزیون و یخچال و غیره به شادمانی موعود^۳ دست نمی‌یابد؛ بلکه تنها زمینه‌ساز یک شادمانی و خوشحالی موفق برای اوست و به‌سرعت آرزوها و خواسته‌های بیشتری در وی شعله‌ور می‌گردد و اساساً پایانی برای ارضای خواسته‌های بشری قابل‌تصور نیست. علت آن است که از نگاه میزس، بسنده کردن به ارضای سطح معینی از رفاه در دنیای امروز، یک فضیلت انسانی محسوب نمی‌شود؛ بلکه خصیصه حیوانات است و انسان عقلایی امروزی همواره در تلاش است تا رفاه مادی خود را گسترده نماید.

در دنیای امروزی پول بسیار زیاد^۴ افضل و ارشد بوده و به تعبیری پول پادشاه است.^۵ افراد کاملاً دون‌پایه و بی‌ارزش از ثروت و فراوانی که به چنگ آورده‌اند، لذت می‌برند، درحالی‌که افراد باارزش و شایسته^۶، دستشان خالی است و محتاج‌اند و مصرف‌کنندگان هستند که ارباب و صاحب‌اختیارند (Mises, 1972:8). میلیون‌ها انسان در جامعه مدرن امروزی تنها کارشان

¹ Ludwig von Mises

^۲ رجوع شود به کتاب زیر

Von Mises, L. (1972). The anti-capitalistic mentality. Ludwig von Mises Institute.

³ Happiness

⁴ The much too money

⁵ Money is king

⁶ Meritorious and worthy peoples

مشاهده جنگ میان گاوها، بوکس‌بازی‌ها و کشیدن سیگار برگ و غیره است. آن‌ها تمایل به رای‌دادن به دولت‌هایی را دارند که مشتاق مسلح شدن و راه‌اندازی جنگ‌اند و آنچه در فضای اقتصاد بازار دارای ارزش و جایگاه است، قضاوت‌های ارزشی آکادمیک نیست، بلکه ارزش، در خریدن یا نخریدن افراد تجلی‌یافته است و آن‌هایی که بتوانند رضایت اکثریت را فراهم آورند و به مصرف‌کنندگان بیشتری خدمات‌رسانی کنند، قوانین دموکراسی بازار به معنای مشهور آن را درک کرده‌اند. در مقابل افرادی نظیر فیلسوفان که به ارضاء خواسته‌های تعداد کمتری از افراد می‌پردازند، دارای آراء کمتری هستند، زیرا "دلار" تعیین‌کننده میزان آراء مردمی است و افراد پول‌ساز نظیر ستاره‌های سینما و تولیدکنندگان نوشابه‌های معروف، فلاسفه و آهنگ‌سازان سمفونی را از رده خارج می‌سازند. (Mises, 1972: 9). بدین ترتیب، شرایط در لوای سرمایه‌داری به‌گونه‌ای است که فرد مجبور می‌شود میان فضیلت و فقر از یک سو و خیانت و ثروت از سوی دیگر، یکی را انتخاب نماید (Mises, 1972: 14). این نوشته‌ها تماماً گویای این مطلب است که نظام سرمایه‌داری نه تنها به شیوه‌ای مدرن سرنوشت میلیون‌ها انسان را به دست گرفته است، بلکه زمینه تباه شدن ظالمانه بشریت را فراهم نموده است و این‌ها مصداقی از به انحراف رفتن بشریت در نظام سرمایه‌دار یا به اصطلاح اقتصاد لیبرالیستی است.

۶. طرح مسئله و بیان غفلت‌ها در علم اقتصاد

نکته مهمی که چهبسا با غفلت یا بی‌اطلاعی از نظر دورمانده است، آن است که هیچ‌یک از مکاتب اقتصادی از کلاسیک‌ها گرفته تا اتریشی‌ها، مکتب تاریخی آلمان و مارکسیسم، آن دسته از نوع‌های آرمانی را که تبلور دهنده و تجلی‌بخش کیفیت وجود انسانی است، مبنا قرار نداده‌اند. لذا با روشن شدن این حقیقت از مطالعه سیر تطور مکاتب و بهره‌گیری از شواهد و مصادیق عینی عنوان شده، آیا وظیفه حرفه‌ای‌مان ایجاب نمی‌کند تا در اولین گام، برای احیای فلسفه وجودی آفرینش انسانی به خلق پارادایم فکری جدید بپردازیم و تئوری پردازی را نه در مسیر «هست‌ها» بلکه بر مبنای «اصول جهان‌شمول انسانی» بنا سازیم؟ آیا ضرورت ندارد تا به تئوری پردازی در سطحی بپردازیم که بتواند منعکس‌کننده اصول متعالی انسانی و هدایتگر، ماکزیم، شاکله و چراغ راه ما در ظلمات هست‌ها قرار گیرد؟ آیا لازم نیست تا قوه تخیل با قرارگیری فراسوی عقل استدلالی - همانند الزام تحقق هر امر هنری - عقل ناب را در وجود و نه موجود باز یابد و به ذخایر متنوع از مهارت‌ها و ظرفیت‌های بی‌انتها و ماندگار بشری دست یابد؟ آیا در نظر گرفتن تمامی این موارد شرط لازم و کافی برای تئوری پردازی و خلق پارادایمی نوین برای بشریت نیست؟ آیا تلاش جهت ساخت تئوری‌ها بر پایه اصول آرمانی، به‌منظور صورت‌بندی استنتاج‌های صحیح و دستیابی به سیستمی یکپارچه با آموزه‌های متقن و مشخص، به‌عنوان یک الزام ضرورت نمی‌یابد؟ آیا وظیفه عقیدتی، اجتماعی و حرفه‌ای ما ایجاب نمی‌کند که به بنیان نهادن مکتبی توحیدی بنا به اقرار، اعتراف و شهادتی که در فطرت وجود داریم، بیندیشیم؟^۱ مکتب و سیستمی یکپارچه و متحد به توحید الهی که ارکان و بن‌انگاره تمامی مکاتب از عینیت‌گرایی، فردگرایی، ذهنیت‌گرایی و قابلیت خلق و کلیت‌گرایی و حفظ روح سازمانی گرفته تا اصالت بخشی به جمع را در کلیتی یکپارچه به نمایش بگذارد و تحقق بخش رفاه، امنیت و آرامش در دنیا و سعادت در حیات اخروی باشد؟ گزاره‌ای که برای هر پارادایم جدیدی در شمول انگاره‌های گذشته و یک گام به پیش، ضرورتی غیر قابل‌گریز است.

^۱ آیه ۱۷۲ از سوره اعراف «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»

۷. جمع‌بندی دستاوردها

"Experience without theory is blind, but theory without experience is mere intellectual play" (Kant)

تجربه بدون تئوری گور است؛ اما تئوری بدون تجربه صرفاً یک بازی ذهنی است.

مبنتی بر سنت علمی هر کار تحقیقاتی با مسئله‌ای آغاز می‌گردد و در پی آن به بیان دلایل و شواهد کافی برای ادعای مذکور پرداخته می‌شود. بررسی سیر تطور مکاتب اقتصادی از مکتب مرسوم، اتریش، تاریخی آلمان و مارکسیست گرفته تا مکتب نهادی و مقایسه بن‌انگاره‌های نهفته در پس این مکاتب یعنی عینیت‌گرایی، ذهنیت‌گرایی، کل‌گرایی، نفی هرگونه مالکیت خصوصی و نهایتاً جمع‌گرایی نشان داد که به‌رغم تلاش تمامی این مکاتب در حل مسائل مبتلابه انسان در تعاملات اجتماعی-اقتصادی و دستیابی به غایات انسانی، همچنان غفلت از ماهیت واقعی انسانی و تلاش به‌منظور دستیابی به اهداف این جهانی، موردتوجه است. اگرچه مکتب نهادی در تکامل مکاتب پیشین و در جامعیت آرمانی خود توانست با مورد سؤال قرار دادن بن‌انگاره‌ها و پایه‌های ساختمان این مکاتب، اصول و بین‌انگاره جدیدی را که همان جمع‌گرایی است در پارادایم جدید جایگزین نماید و برای نخستین بار سه دسته اصول پیشینی^۱ «آزادی عدالت و مساوات» را به‌عنوان آرمان‌هایی برگرفته از تجربه به‌عنوان سرمشق، فرم و شاکله برای هدایتگری قواعد کاری حاکم بر تعاملات انسانی و اقتصادی مفروض قرار دهد؛ اما تا چه حد این جریان فکری تکامل‌یافته توانست به ریشه‌یابی مسائل موردادعای خود و ارائه راه‌حل عملی برای آن‌ها بپردازد؟ آیا در چنین شرایطی، لزومی بر شکل‌گیری مکتبی جدید در سطحی آرمانی و در مرحله تئوری پردازی در اقتصاد وجود دارد؟ چطور مکتب جدید قادر است تا ضمن برخورداری از جامعیت لازم برای دربرگرفتن بنیان‌ها و اصول مکاتب پیشین، یک گام به‌پیش نهاده و بهره‌مندی اجتماع بشر از رفاه، امنیت، آرامش و نظم را ممکن و به‌احیای فلسفه آفرینش انسانی مطابق با فطرت فی‌نفسه او در دنیای محسوسات و معقولات بپردازد؟

با توجه به آنکه شکل‌گیری هر مکتب اثربخش، در نتیجه تعهد به بازسازی مداوم تئوری‌ها و خلق ایده‌ها و سیاست‌های نوین و البته سازگار با شرایط ذهنی، زمینه‌ای و زمانه‌ای است، اصلاح و تعدیل بینش‌های فلسفی و تغییر شالوده یک تئوری با قصد هم‌ساز ساختن عرصه تئوری و عمل برای اتخاذ سیاست‌ها و استراتژی‌های تمرین‌آمیز امری اجتناب‌ناپذیر و پاسخی به مسئله تعهد و اخلاق در حوزه اندیشه ورزی است. انتظار از یک تئوری به‌عنوان یک کلیت و یک سیستم منسجم نمایش تمام اجزاء یک پدیده و نحوه‌ی ارتباط میان اجزاء است که این ارتباط بسته به نوع و سرشت پدیده موردبررسی قطعاً متفاوت است. در حوزه علوم طبیعی پدیده‌ها از ماهیتی مادی برخوردارند، این در حالی است که پدیده‌ها در علوم انسانی دارای هوشمندی است. دلالت نهفته در این رابطه ناظر بر این مسئله مهم است که در علم اقتصاد به‌عنوان یکی از زیرشاخه‌های علوم انسانی، موضوع اصلی مورد مطالعه انسان است. لذا هوشمندی و حیات نهفته در این پدیده‌ها و ارتباط تنگاتنگ و درهم‌تنیده اجزاء با یکدیگر، نیازمند اصولی معین و مشخص برای مرتبط ساختن اجزاء با یکدیگر و در کل شکل‌دهنده به آن است که در غایت امر، گستره و جامعیت اصول انتخاب‌شده و دایره شمول خصیصه‌ها و ابعاد در نظر گرفته‌شده برای سرشت انسانی، تعیین‌کننده محدودیت‌ها و چشم‌انداز در نظر گرفته‌شده برای یک تئوری است. بر این اساس باید گفت که تئوری‌های اولیه شکل یافته در علم اقتصاد با فرض کسب ثروت و جمع‌آوری ثروت برای تولید ثروت بیشتر، به‌عنوان هدف زیست و آفرینش انسانی، در اصل جهان‌بینی در خصوص انسان را در دایره تنگ و محدود شادمانی و گذران زندگی در این دنیا و محدود به رابطه انسان با طبیعت

¹ A priori

می‌دانند؛ لذا دور از انتظار نیست که تنها نیروی محرک برای فعالیت‌های بشری، نیروهای طبیعی یا قوانین طبیعی دانسته شود که انسان را به پایین‌ترین سطح در جدول طبقه‌بندی علوم، یعنی سطح حیوانات و جمادات تنزل می‌بخشد. آنچنان که چارچوب‌ها و پیش‌ذهنیت‌های متفاوتی از فلسفه، حقوق، متدولوژی، اخلاق و روانشناسی را اساس شکل‌گیری تئوری‌ها قرار می‌دهد و نظامی سیستماتیک را با شکل‌دهی به نگرش‌ها، راهبردها و سیاست‌ها بر جامعه حاکم می‌نماید و در پی آن با تبدیل شدن به عملکردی ویژه، سرنوشت خاصی را برای جوامع رقم می‌زنند. به همین علت است که این مقاله به مسئله شناسی و بررسی انگاره‌ها، اصول و بنیان‌های ساختمان فکری مکاتب مختلف به شیوه‌ای تحلیلی - مقایسه‌ای^۱ اختصاص یافته و به ابعادی مغفول و دورمانده از سرشت وجودی انسان و نیز ظرفیت‌های بالقوه فطری او در نظام سرمایه‌داری کنونی پرداخته است. انسانی که در تئوری‌های مرسوم اقتصادی و در چارچوب فکری ناظر بر اقتصاد بازار برای او مأموریت و رسالتی جز لذت‌گرایی و حداکثر نمودن سود و مطلوبیت قابل‌تصور نیست. مصداق بارز و روشن ترویج این نگرش در دروس تعلیمی به‌ویژه اقتصاد خرد، همچنان در دانشکده‌های اقتصاد ایران و در تمامی مقاطع تحصیلی تکمیلی در جریان است. نگرشی که توانسته است با نهادینه ساختن تفکر لذت باورانه در ذهن دانشجویان همچون فرم و شاکله‌ای هدایتگر، بنیان تعاملات اجتماعی و اقتصادی در جامعه را سامان بخشد. این در حالی است که بنیان این مکاتب به دلیل انحراف از اصول انسانی به نقل از اندیشمندان به نامی همچون، هوسرل میزس و هانا آرت و نیز عدم انطباق با اصول ارزشی و موازین فرهنگی جامعه، مورد تردید است و به مسئله و معضلی اساسی در جامعه سرمایه‌داری کنونی یعنی سلب آزادی به‌عنوان نخستین اصل همزاد با آفرینش انسان بدل شده است و انسان را در نظام به‌اصطلاح «لیبرالیسم اقتصادی» به ابزاری برای تحقق آموزه‌های بقای اصلح داروینیسیم و اسپنسریم تبدیل نموده است.

حال آیا باوجود دلایل و مستندات تئوریک ارائه‌شده در کنار شواهد تجربی راه‌گریزی جز تأمل و تفکر و تلاش برای خلق مکتب و پارادایمی جدید که شایسته جایگاه رفیع انسانی باشد، باقی‌مانده است؟ آیا در خصوص پیامدهای مخرب و آسیب‌های جبران‌ناپذیر آموزش و ترویج نگرش اقتصاد مرسوم بر جامعه اندیشه شده است؟ به نظر می‌رسد در مسیر تئوری پردازی دو راه پیش روی ما قرار دارد. اول انتخاب آرمان‌هایی از اصول برهان نظری^۲ که بر اساس تجربه تاریخی و به‌ویژه نظام قاعده ساز کنونی در یک نظم تجرید شده باشد. آن‌گونه که آرمان‌هایی از این نوع توسط کامونز - بنیان‌گذار تئوریک و پراگماتیک اقتصاد نهادی - انتخاب گردید و او به اصلاح نظام سرمایه‌داری به صورت تدریجی و معقول پرداخت. دوم، انتخاب آرمان‌هایی از اصول و برهان ناب عملی^۳ که بنیان فطرت و سرشت واقعی انسانی بر آن قرار گرفته است. اصولی که به تفصیل در مقاله دوم با عنوان «چگونگی شکل‌گیری مکتبی نوین در اقتصاد مبتنی بر جامعیت تفکر علمی» به آن پرداخته شده است. در مقاله فوق با مرور پیش‌زمینه‌های عصر تاریک و رنسانس به‌عنوان دوران زمینه‌ساز انقلاب فکری فرهنگی به نقطه عطف تغییر و تحولات در تاریخ بشری و علل تبلور و شکوفایی هنر در جنبه‌های مختلف آن به‌عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در فرآیند پیشرفت و توسعه جوامع بشری اشاره شده است. شکل‌گیری هنر در ابعاد مختلف آن و آزادی اذهان از دور باطل زندگی معیشتی در این دوران سبب گردید تا پس از یک دوره زمانی حدوداً سیصدساله و با وقوع انقلاب صنعتی در جوامع غربی، هسته اولیه اندیشه‌های مختلف با استمداد از تجربه‌گرایی شکل یافته و چهره جهان دگرگون گردد. دستاورد مقاله مورد اشاره که در آن به تحقیق دقیق و تأمل و تفکر در باب چگونگی شکل‌گیری مکتب جدید اقتصادی پرداخته شده است، الزام به آمیخته ساختن سه رکن اساسی،

¹ Comparative Analysis

² Theoretical reason

³ Pure practical reason

هنر، اصول برهان عملی ناب و کشف نبوغ و ظرفیت‌های بالقوه و مهارت‌های نهفته در وجود آدمی برای طراحی مکتبی نوین با الهام از آموزه‌های الهی و سنت ابراهیمی است.

References

- Arendt, H. (1989). *Lectures on Kant's political philosophy*. University of Chicago Press.
- Boland, L. A. (1986). Economic methodology: Theory and practice. *The Generation of Scientific Administrative Knowledge*.
- Claeys, G. (2000). The "survival of the fittest" and the origins of social darwinism. *Journal of the History of Ideas*, 61(2), 233-240.
- Commons, J. R., & Parsons, K. H. (1950). Economics of collective action.
- Hannah, A. (1968). The Crisis in Culture: Its Social and Its Political Significance. In :Judgment.
- Husserl, E. (1970). *The crisis of European sciences and transcendental phenomenology: An introduction to phenomenological philosophy*. Northwestern University Press.
- Kant, I. (2017). *Kant: The metaphysics of morals*. Cambridge University Press.
- Kirzner, I. M. (2002). *The meaning of the market process: Essays in the development of modern Austrian economics*. Routledge.
- Lachmann, L. M. (1991). Austrian economics: a hermeneutic approach. ۱۹۹۴(), London: *Routledge*, 276-290.
- Lewin, P., & Boettke, P. J. (1994). The Elgar Companion to Austrian Economics.
- Madison, G. B. (1989). Hayek and the interpretive turn. *Critical Review*, 3(2), 169-185.
- Mill, J. S. (1994). On the definition and method of political economy. *The philosophy of economics: An anthology*, 2, 52-68.
- Motavaseli, M. Saeedi kia, M (2014) "Economics of the Austrian school; Market order and entrepreneurial creativity. Tehran: Cheshme press. [In Persian]
- Motavaseli, M. Vahabi Abyaneh, M (2022). Adam Smith's political philosophy; Empiricism and thinking, a turning point and the beginning of economic development in the world. Tehran; Institutional Press. [In Persian]
- Motavaseli, M. Vahabi Abyaneh, M (2022). Institutionalism: The Economics of Collective Action; Economic realism based on legal foundations. Tehran: *Imam Sadegh University Press*. [In Persian]
- Motavasseli, M. (2015). An epistemological look at the place and origin of novelty in economic development. *Journal of Entrepreneurship Development*, 8(3), 413-431. <https://doi.org/10.22059/jed.2015.53200>[In Persian]
- Sen ,A. (1998). Human development and financial conservatism. *World development*, 26(4), 733-742.
- Smith, C. (2006). *Adam Smith's political philosophy: the invisible hand and spontaneous order*. Routledge.
- Von Mises, L. (1972). *The anti-capitalistic mentality* .Ludwig von Mises Institute.
- Von Mises, L. (1996). Human action. *A Treatise on Economics*, .۴
- Weber, M. (2007). Objectivity and Understanding in Economics. In D. M. Hausman (Ed.), *The Philosophy of Economics: An Anthology* (3 ed., pp. 59-72). Cambridge University Press. <https://doi.org/DOI: 10.1017/CBO9780511819025,004>